
خدا
در نگاه وهابیت

بسم الله الرحمن الرحیم

خدا در نگاه وهابیت

نویسنده:

رحمت الله ضیایی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خدا در نگاه وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : ضیایی، رحمت‌الله

عنوان و نام پدیدآور : خدا در نگاه وهابیت/ رحمت‌الله ضیایی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۲۶ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۱۷۲-۴

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۲۱ - ۱۲۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : وهابیه -- عقاید.

موضوع : خدا (اسلام).

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ض۹خ۴ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۱۶۸۵۹

ص: ۱

پیش‌گفتار

ص: ۲

توحیـد، اساسـی‌ترین بـاور دینی و مـذهبی مسـلمانان بلکه سایر ادیان الهی است، زیرا توحیـد، سرچشـمه دیگر عقایـد و اعمال دینی می‌باشد. توحید، مانند ریشه درختی است که دارای شاخه و میوه‌است و انسان‌ها از آن بهره‌مند می‌شوند. بدیهی است با نقش مهم و حیـاتی توحیـد، به عنوان اسـاس و پـایه دین، اگر به صورت صـحیح معرفی نشود، آثـار منفی فراوانی در دیگر عقایـد، اعمال و امور فردی و اجتماعی در پی خواهد داشت.

بنابراین برای معرفی توحید، باید به قرآن و سنّت

نبوی و اهـل بیت و عقـل مراجعه نمود. هر فرد یـا گروهی که برای معرفی توحیـد، راهی غیر از راه را انتخـاب کنـد، بـدون شـک و تردید به انحراف خواهد گرایید، زیرا با سلیقه و رأی، نمی‌توان به حقایق علمی دست یافت.

متأسفانه برخی فرقه‌های اسلامی، با تفسیر به رأی و بدون محور قرار دادن قرآن و سنّت، به انحراف از توحید

قرآنی و نبوی دچار شده‌انـد. برخی از فرقه‌ها، ذات حق سبحانه را محل حوادث و پدیـد آمـدن اوصاف می‌داننـد؛ برخی خـدا را به مخلوقـات تشبیه می‌کننـد؛ برخی صـفات ذات را خارج از ذات می‌داننـد؛ گروهی خـدا را بـدون صـفت معرفی می‌کننـد؛ اما از همه عجیب‌تر این که فرقه‌ای نوپـا، خداونـد متعـال را دارای دست و پـا و صـورت و ... می‌داننـد. این فرقه، خداونـد متعـال را به گونه‌ای معرفی می‌کننـد که لازمه آن، جسـمانی بودن ذات اقـدس خداونـدی است. از سویی دیگر هر گونه توجه و اسـتمداد به غیر خـدا را شرک و سایر مسلمانان را کافر و مشرک می‌دانند!

با توجه به این که این فرقه در سرزمین وحی حضور دارند و مراکز مهم اسلامی در اختیار آنان قرار دارد و در

طول سـال هزاران زائر ایرانی به آنجا سـفر می‌کننـد و با افکار آنان رو به رو می‌گردنـد، و یکی از افکار انحرافی آنان درباره توحید است، این کتاب، برای آشنایی زائران محترم با افکار و عقاید آنان درباره توحید به رشته تحریر درآمد.

این اثر، توسط محقق ارجمند جناب آقای رحمت‌الله ضایی و به کوشش مؤسسه فرهنگی نجم‌الهدی

تهیه و تدوین گردیده است. امیدواریم خوانندگان محترم، ما را با نقد و پیشنهاد سازنده، یاری نمایند.

حسین رجبی

۰(ره)/ ۴/ ۳۸۷(ره)

آغاز سخن

آغاز سخن

اشاره

کسی که توفیق زیارت خانه خدا و قبر پیامبر(ص) و ائمه بقیع: را پیدا نماید و به آن سرزمین سفرکند، با آداب و عقایدی رو به رو می شود که تا آن زمان، حتی به تصور و خیال او نمی‌آمده است. زائر مسلمان هرگز فکر نمی کرد احترام و تعظیم شخصیتهای بزرگ اسلام شرک تلقی شود و یا در جزوه‌ها و کتاب‌های ارایه شده از جانب آنان، خدا و توحید را به گونهای

معرفی نمایند که هرگز با قرآن، سنّت و سیره مسلمانان سازگاری ندارد.
زائر مسلمان با تبلیغاتی رو به رو می شود که از تعجّب فراوان، انگشت حیرت به دندان میگیرد!؛ از مبلّغان آنان میشنود که درخواست از روح پیامبر(ص)، مانند درخواست مشرکان صدر اسلام از بتها میباشد! همچنین آنان در هر فرصتی، دین خود را تبلیغ می کنند و می گویند:

ص: ۸

مقام پیامبر اسلام پس از مرگ، نمی‌تواند هیچگونه تاثیری در دنیا داشته باشد.

بـدین جهت زایر مسـلمان میپرسد، مگر این فرقه، مسـلمان نیسـتند؟ مگر آنان منکر حیات پیامبر(ص) پس از مرگ میباشد؟ توحید و خدا از نظر این فرقه چیست؟ چرا تنها خود را مسلمان و دیگران را کافر می‌پندارند؟ مگر می‌توان مسلمانی را که با عشق به توحید و پیامبر اسلام(ص) به این سرزمین شتافته و نماز می خوانند، کافر دانست؟

و در یک جمله مگر توحید از نگاه آنان چیست که مسلمانان موّحد را کافر یا مشرک می‌دانند؟

این کتاب، برای پرسش به این سؤال و برای آگاهی زایران حرمین شریفین با دیدگاه وهابیت درباره توحید، با استفاده از منابع

مهم و معتبر آنان نوشته شده است تا گامی باشد جهت آشنایی با پندارهای فرقهای که جز خود، همه مسلمانان را کافر و مشرک میدانند.

پیش از ورود به اصل بحث، به تاریخ شکل‌گیری و پدیدآورندگان این فرقه اشاره می‌شود:

چگونگی پیدایش فرقه وهابیت

پایه‌گذار فرقه وهابیت،

محمـد بن عبـد الوهـاب بن سـليمان تميمی‌است. مهم‌ترین عقایـد این فرقه عبـارت است از: مبـارزه با شـفاعت، توسّل و زیارت قبور پیامبران، امامان و صالحان.

وهابی‌ها با انکار این امور، آنگونه که بین مسلمانان اعم از شیعه و سنی مطابق با آموزه‌های ناب اسلامی‌مطرح است، نه تنها راه خود را از دیگر مسـلمانان جـدا نموده، بلکه به تدریـج پیروان این مـذهب، با افزودن مسائل دیگری در راسـتای مخالفت با مسـلمانان، در حوزه‌های اعتقادی، فقهی، سیاسی و اجتماعی، در مقابل تمام مذاهب اسلامی قرار گرفتند.

اوّلین پدیدآورنده این اصول انحرافی، احمد بن عبدالحلیم، معروف به ابن تیمیه است که در سال(۶۶۱ ق) در شهر حرّان،

یکی از شهرهای شام(یاعراق) متولد گردید (۱).

هر چنـد پیش از او نیز «ابومحمـد بر بهاری»، در قرن چهارم قمری، مسـلمانان را از زیارت قبور منع کرده بود ولی عقیـده او از طرف خلیفه عباسی، به شدّت سرکوب گردید.

همچنین عبدالله بن محمد عبکری

۱- کثیری، سید محمد، السلفیه بین اهل السنه و الامامیه، ص ۲۱۱، بیروت، غدیر، چاپ اوّل ۱۴۱۸ ق.

حنبلی در همین قرن، فتوا به حرمت سفر به سوی زیارت قبر پیامبر(ص) و حرمت شفاعت او را مطرح کرد (۱)؛ لکن ابن تیمیه، حرمت زیارت و درخواست شفاعت از پیامبر اسلام و اولیای الهی را همراه با عقاید و تفکرات تازه دیگری به صورت حساب شده و گسترده، بر محور شرک و توحید، در کتاب‌های گوناگونی تدوین نمود و برای نسل آینده خود به جا گذاشت!

پس از مرگ ابن تیمیه، شاگردش محمد بن ابوبکر، معروف به «ابن قیّم جوزی»، آثار او را جمع‌آوری و پس از تصحیح و تنظیم، منتشر کرد. خودش نیز آثاری در این باره نوشت و منتشر ساخت. (۲)

پس از مرگ ابن قیّم، این

۱- فقیهی، علی اصغر، وهابیان، ص ۱۹ و ۲۰، اسماعلیان، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.

۲- السلفیه بین اهل السنه و الامامیه ص ۳۰۳.

عقایـد انحرافی به مرور زمان در ذهن مسـلمانان کم‌رنگ شـد و چنـدان ظهور و بروزی نـداشت تا این که شخصـی به نام محمد بن عبدالوهاب، به عنوان «مجدّد دین در قرن دوازدهم قمری»، آن عقاید انحرافی را دوباره احیا کرد!
محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی، به قولی در سال(۱۱۱۱ ق) و بنا بر قولی دیگر در سال(۱۱۱۵ ق) مطابق با

(۱۷۰۳ یا ۱۷۰۴ م) در شـهر عیینه، از توابع نجد عربستان به دنیا آمد. (۱) تحصـیلات ابتدایی را نزدش پدرش فرا گرفت. سپس برای تحصیل دانش، به شهرهای گوناگونی سفر نمود.

او از همان دوران نوجوانی، نظرات و عقاید خاصّی (۲) را

۱- سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ۴/ ۳۳۴، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.

۲- برخی باورهای محمد ابن عبدالوهاب:

ص: ۱۵

درباره دین اسلام مطرح می‌کرد ولی از سوی پدرش، مورد مخالفت قرار

می‌گرفت و سرکوب می‌گردید. امّا پس از مرگ پدرش، مردم را به سوی عقیده خود فرا خواند و به هر شهری می‌رفت، پس از اظهار عقایدش، مورد تنفّر مردم قرار می‌گرفت و مردم هر شهر و دیاری پس شنیدن سخنانش، او را از شهر بیرون می‌کردند.

حتی مردم شهر «حریمله»، پس از وفات پدرش، قصد کشتن او را کردند، بنابراین، به ناچار از آن‌جا فرار کرد و به «عیینه» زادگاش رفت. در آنجا نزد حاکم آن شهر، به نام عثمان بن معمّر رفت. (۱) عثمان از او استقبال کرد. محمد بن عبدالوهاب نیز نسبت به او اظهار وفاداری نمود و او را به تصرّف تمام نجد امیدوار نمود.

۱- مغنیه، محمد جواد، هذه هی الوهابیت، ص ۸۷، دارالحقیقه، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.

ص: ۱۷

دو طرف برای تحقّق این امر، بـا هم پیمان بسـتند امّا این معاهـده بین آن دو پایـدار نمانـد، زیرا «سـلیمان بن محمـد» امیر احساء، که نسـبت به رفتار و عقاید انحرافی محمد بن عبدالوهاب به شدّت حساس و نگران بود، عثمان را تهدید به حمله کرد و او هم ترسـید و محمد بن عبدالوهاب را از عیینه اخراج کرد.

ابن عبدالوهاب پس از

اخراج از این شهر، در سال(۱۱۶۰ ق) وارد شهر «درعیه» شد و با امیر این شهر، «محمد بن سعود»، جدّ آل سعود پیمان همکاری امضا کرد. به این ترتیب، اساس فرقه وهابیت و حکومت آل‌سعود، مبنی بر عقاید انحرافی این فرقه، در «درعیه» منعقد گردید و «محمد بن سعود» در راستای گسترش و استحکام این معجون زهرآگین، برای دعوت مسلمانان به سوی اسلام جدید و جنگ با مسلمانان و کشتن آنان، با محمد بن عبدالوهاب بیعت کرد. (۱)

با تشکیل حکومت آل‌سعود در «عیینه»، سران و حاکمان جدید، ضمن فرستادن دعوت نامه‌هایی به سرزمین‌های اطراف مبنی بر گرایش به مذهب جدید، آنان را مورد تهدید قرار

۱- همان، ص ۸۸- ۹۰.

دادند و به تدریج با ایجاد رعب و وحشت، کشـتار بی رحمانه مسـلمانان و کمک نیروهای خارجی به ویژه انگلیس (۱)، در سرزمین عربستان گسترش یافت و پس از مدت کوتاهی، تمام جزیره‌العرب تحت سیطره حکومت آل سعود درآمد که تا امروز همچنان ادامه دارد.

۱- فتح آبادی، نقش استعمار در پیدایش وهابیت، ص ۵۶، اوّل، ۱۳۷۵.

فرقه وهـابیت و حکومت آل سـعود به گونهـای با هم درآمیخته است که وهابیت تنها در حکومت آل سـعود تبلور دارد و جـدای از آن، چیزی به نام وهابیت، وجود ندارد.

ابن تیمیه، از دیدگاه علمای اهل سنت

ابن تیمیه، که افکار و عقاید فرقه وهابیت، از او نشأت گرفته، تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش «حران» به پایان رساند.
وی پس از حمله مغول به اطراف شام، به همراه خانواده‌اش به دمشق رفت و در آن‌جا اقامت گزید.
۳۳ ساله بود که آثار انحراف‌های فکری (۱) خطرناک او نمایان شد. انتشار افکار باطل او در دمشق و اطراف

۱- همچون تجسیم و تشبیه؛ شرک دانستن برخی اعمال و عقاید مسلمانان، مانند توسّل، شفاعت، زیارت و ...

آن، غوغایی به پا کرد و باعث شد بسیاری از عالمان اهل سنت، در برابر او موضع‌گیری و حتی او را تکفیر کنند.

بسیاری از بزرگان اهل سنت در ردّ افکار او، کتاب‌های حجیمی نوشتند؛ از جمله تقی‌الدّین سبکی، دو اثر به نام‌های «شفاء السّقام فی زیارهٔ خیر الأنام» و «الدرّهٔ المضیهٔ فی الردّ علی ابن تیمیّهٔ» نوشت.

نیز ابن حجر

عسقلانی(م)، ابن شاکر کتبی(ت ۷۶۴)، ابن حجر هیثمی(م)، ملّا قاری حنفی(م ۱۰۱۶)، شیخ محمود کوثری مصری(م)، یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی(م)، حصنی دمشقی(م) و.... هر کدام آثاری در ردّ افکار ابن تیمیه نوشتند.

ابن حجر هیثمی، یکی از بزرگترین دانشمندان اهل‌سنت در باره ابن تیمیه می‌گوید:

«خدا او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است. پیشوایان اهل سنت و معاصرین وی از شافعی‌ها و مالکی‌ها و حنفی‌ها، بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند. اعتراض وی حتی عمر بن خطاب و علی بن ابی‌طالب(ع) را نیز در بر گرفته است... سخنان ابن‌تیمیه فاقد ارزش بوده و او فردی بدعت‌گذار، گمراه، گمراه‌گر و غیر معتدل است، خداوند با او به عدالت خود رفتار نماید و ما را از شرّ عقیده و راه و رسم وی حفظ کند.» (۱) همچنین سبکی از محققان

۱- الفتاوی الحدیثهٔ، ص ۸۶.

برجسته و معاصر ابن تیمیه در باره او می گوید:

او در پوشش پیروی از کتاب و سنت، در عقاید اسلامیبدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت برخاست و سخنی گفت که لازمه آن، جسمانی بودن خدا و مرکّب بودن ذات او است، تا آن‌جا که ازلی بودن عالم را ملتزم شد و با این سخنان، حتی از ۳(ع) فرقه نیز بیرون رفت. (۱)

۱- الدرّه المضیّه فی الردّ علی ابن تیمیه، ص ۵.

نویسنده کتاب «الفتاوی الحدیثه» در باره ابن تیمیه می گوید:

«سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش بوده، او فردی بدعت گذار، گمراه و گمراه کننده و غیر معقول است. خداوند با او رفتار عدل کند و ما را از شرّ عقیده و راه و رسم وی حفظ کند.

از جمله کارهایی که ابن تیمیه آن را انجام داد و روح امام حنبلی از آن خبر نداشت، دو چیز است:

۱. سفر برای زیارت رسول خدا(ص) را بدعت و حرام شمرد و بر همین اساس، هر نوع توسّل به پیشوایان اسلام و اولیای الهی، و تبرّك به آثار آنان را بدعت و حرام شمرد.

۲. احادیثی که در فضیلت اهل بیت: رسیده و خود احمد و شاگردانش آن را نقل کرده‌اند، نادرست شمرده و همه را انکار کرد. (۱)

شوکانی، یکی دیگر از عالمان بزرگ اهل سنت می گوید:

محمد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ از بدعت گذاری و کفر ابن تیمیه سخن گفته است تا آن‌جا که در مجلس خود تصریح کرده اگر کسی به ابن تیمیه «شیخ الاسلام» بگوید، کافر است. (۲) و نیز در جای دیگر

۱- سید علی میلانی، ابن تیمیه و الامام علی(ع) ص ۳۰.

۲- البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰.

می گوید:

طبق فتوای قاضـی مالکی دمشق که حکم به کفر او داده بود، در دمشق ندا دردادند که هرکس معتقد به عقاید ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است. (۱) تقی‌الدّین الحمصی می گوید:

شیخ زین الدین ابن رجب حنبلی، از کسانی بود که اعتقاد به کفر ابن تیمیه داشت... و در بعضی از

۱- الدرر الکامنهٔ، ج ۱، ص ۴۷(ره) و البدر الطالع، ج ۱، ص ۶۷. «من اعتقد عقیدهٔ ابن تیمیهٔ، حلّ دمه و ماله»

مجالس با صدای بلند فریاد می‌زد: هر کس ابن تیمیه را تکفیر کند، معذور است. (۱)

ابن بطوطه، جهانگرد معروف، در سفرنامه خود «رحلهٔ ابن بطوطه» در باره ابن تیمیه می‌نویسد:

و کان فی عقله شیء؛ در عقل او چیزی بود. (۲) و از همه این‌ها مهم‌تر ذهبی، دانشمند بلند آوازه هم عصر ابن تیمیه، نویسنده کتاب «سیر اعلام النبلاء» در نامه‌ای به ابن تیمیه می‌نویسد:

ای بی‌چاره! آنان که از تو متابعت می‌کنند، در پرتگاه زندقه و کفر و نابودی قرار دارند، نه این است که عمد پیروان تو عقب مانده، گوشه‌گیر و سبک عقل و یا عوام، دروغ‌گو و کودن، و یا بیگانه، فرومایه و مکّار، و یا خشک، ظاهر الصلاح و فاقد فهم هستند.

اگر چنانچه سخن مرا قبول نداری، آنان را امتحان کن و با مقیاس عدالت بسنج! آیا وقت آن نرسیده است که از جهل و نادانی دست برداری و توبه کنی؟

بدان که مرگت نزدیک شده، به خدا قسم گمان نمی‌کنم تو به یاد مرگ باشی؛ بلکه کسانی را که به یاد مرگ هستند، تحقیر می‌کنی!...

تو با من که دوستت هستم، این چنین برخورد(تند و

۱- دفع شبهه من شبّه و تمرّد، ص ۱۲۳.

۲- همان ص ۹۶ ۵

دور از ادب اسلامی) می‌کنی؛ پس با دشمنانت چه خواهی کرد.

به خدا سوگند در میان دشمنانت، افراد صالح، شایسته، عاقل و دانشوار فراوان هستند؛ چنان‌که در بین دوستان تو افراد آلوده، دروغ‌گو، نادان و بی‌عار زیاد به چشم می‌خورند (۱) همچنین در نامه دیگری، او را این گونه نصیحت می‌کند:

ای مرد! قسم به خدا، ما باید جلوی افکار تو را بگیریم. تو بحث کننده‌ای هستی زبان دان که نه آرام هستی و نه

۱- الاعلان بالتوبیخ، ص ۷۷؛ تکملهٔ السیف الصیقل، ص ۱۹۰.

فروکش می‌کنی. بپرهیز از این لغزش‌هایی که در دین داری که پیامبر تو آن [نوع] مسائل [را که مطرح می‌کنی] کراهت و عیب می‌دارد و(پیامبر) از کثرت سؤال نهی فرمود...

سخن زیاد- آن هم بدون لغزش- اگر در مورد حلال و حرام باشد، باعث قساوت قلب می‌شود. حال اگر آن سخنان کفرگویی باشد، قلب‌ها را کور می‌کند و پیامد خوبی نخواهد داشت.

ای فرومایه! کسی که از تو پیروی می‌کند، اگر علم و دینش کم باشد، خودش را در معرض انکار خداوند و نابودی دینش قرار داده است. پیروان تو نیستند؛ مگر عده‌ای دست و پا بسته و کم عقل؛ یا بی‌سواد و دروغ‌گو و ابله؛ یا بیگانه‌های ساکت که مکرش قوی است، و یا فردی صالح اما خشک و بی‌فهم.

ای مسلمان! مرکب شهوتت را برای مدح خودت پیش بیاور! تا چه اندازه نَفْس خود را تصدیق می‌کنی و نیکان را خوار می‌شماری؟! تا چه اندازه خود را بزرگ می‌شماری و عابدان را کوچک می‌نگری؟! تا کی با نَفْست دوستانه برخورد می‌کنی و کار زاهدان را زشت می‌شماری؟! تا کی می‌خواهی کلامت را به گونه‌ای ستایش کنی که به همان صورت- به خدا قسم- احادیث صحیحین را مدح نمی‌کنی؟!

ای کاش احادیث صحیحین از دست تو سالم می‌ماند؛ بلکه هر وقت خواستی، آن‌ها را با برچسب تضعیف و موهوم بودن یا با تأویل و انکار تغییر داده‌ای. (۱)

۱- تکملهٔ السیف السیقل، محمد کوثوی مصری(م ۱۳۷۱).

عبدالله یافعی می گوید:

ابـن تیمه می گفت: خداونـد بر روی عرش به طـور حقیقی اسـتوار است، و اینکه او به حرف و صـوت سـخن می گویـد. در دمشـق و دیگر مناطق نـدا داده شد که هر کس بر عقیده ابن تیمیه باشد، مال و خونش حلا ل است. او مسائل عجیب و غریبی را ادّعا کرد که بر او انکار شد و به سبب آن او را حبس نمودند؛ زیرا آنها مباین با مذهب اهل سنت به حساب می آمد. (۱)

افکار باطل ابن تیمیه، به

۱- مرآت الجنان ۴/ ۲۷۷

ویژه در شام که مهد علم و دانش بود، با انتقادهای شدید و اعتراض‌های گسترد عالمان مذاهب اسلامی مواجه شد؛ تا جایی که گروهی از عالمان علیه او قیام کردند. جلال‌الدّین حنفی، قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شد؛ اما وی در دادگاه حضور نیافت تا این‌که در هشتم رجب سال ۷۰۵، قضات شهر همراه با وی، در قصر نائب‌السلطنهٔ حاضر شدند و کتاب «الواسطیهٔ» وی را قرائت کردند و پس از برگزاری دو جلسه مناظره با کمال‌الدّین زملکانی، و اثبات انحراف فکری و عقیدتی ابن تیمیّه، وی به مصر تبعید شد.

ابن تیمیه در مصر نیز به خاطر نشر اندیشه‌های انحرافی، به وسیله ابن محلوف مالکی قاضی وقت، به زندان محکوم شد.

او با قضاوت عالمان اهل سنت به ویژه عالمان شافعی و مالکی، چندین بار زندانی شد و سرانجام در سال(۷۲۸ ق) در زندان مرد. (۱) فرقه وهابیّت که پیرو افکار ابن تیمیه است، با عقاید خاصی، در برابر تمام مذاهب اسلامیقرار گرفته و با ایجاد انحراف در اصول روشن اسلام،

۱- وهابیان ص ۴۶.

ص: ۳۲

با جهتگیری اختلاف بین مسلمانان، سبب تضعیف امت اسلامیدر برابر تبلیغات سهمگین دشمنان اسلام گردیده و با بازی گرفتن آموزه‌های محکم و عقلانی دین مبین اسلام، شبهات گوناگونی را در حوزه‌های اعتقادی، اجتماعی و سیاسی، متوجه مسلمانان نموده است.

موضوع این نوشتار، «توحید از نگاه فرقه وهابیت» است که از سخنان بزرگان آنها، مانند ابن تیمیّه؛ ابن قیّم، محمد بن عبدالوهاب و دیگر عالمان وهابی به دست آمده است.

ص: ۳۳

توحید نظری از نگاه وهابیت

توحید نظری از نگاه وهابیت

اشاره

«توحید از دیدگاه وهابیت»، در دو قسمت مورد بررسی و ارزیابی قرار می گیرد:

توحید نظری: توحید در صفات خبری

توحید عملی: توحید در عبادت.

در قسمت نخست، وهابیان

ص: ۳۴

معتقدنـد آنچه در تعـدادی از آیات قرآن، درباره صـفات خداونـد آمـده، بایـد به ظاهر آن توجه نمود و از تأویل آن دوری گزیـد، بنابراین به گونهای این اوصاف را تعریف می‌کنند که لازمه آن، جسمانیت و محدودیت برای خداوند بزرگ می باشد.

گرچه تلاش می‌کننـد خداونـد را به گونهـای معرفی نماینـد که از تشبیه به مخلوقات منزّه و پاک باشـد، اما ناخود آگاه در تشبیه و جسمانیت خداوند گرفتار آمدهاند.

برای روشن شـدن دیـدگاه آنان، به گفتار ابن تیمیه و هم‌مشـربان او، بدون تعصّب می پردازم تا خوانندگان عزیز، به داوری صـحیح بنشیند.

۱- فوقیت برای خداوند!

یکی از عقاید این فرقه در توحید صفاتی خداوند، که به

گونه‌های گوناگون در عقایـد وهابیت تبلور یافته و در آثار بزرگان و رهبران این مذهب منعکس گردیده، این است که خداوند در جهت و مکان قرار دارد.
آنان معتقدند خداوند از نظر فیزیکی و خارجی، در جهت فوق و بالا قرار دارد. آن‌ها این عقیده را امری ضروری و فطری می‌دانند.
ابن تیمیه که دیدگاههای

او، ریشه و اصل اساسی وهابیت می‌باشد، چگونگی این فوقیت را این‌گونه بیان می‌کند:

هوا فوق زمین است، ابر فوق هوا است، آسمان‌ها فوق ابرها و زمین است و عرش، فوق آسمان‌ها است و خداوند فوق همه اینها قرار دارد. (۱) همچنین می‌گوید:

این اعتقاد، با عقل و فطرت سازگار می‌باشد. (۲) وی در مقام تأکید این مطلب می‌گوید:

کسانی که قایل به دیدن خدا میباشند ولی برای خدا جهت فوقیت را ثابت نمی‌دانند، گفتهی آن‌ها به حکم ضروری عقل معلوم الفساد است. (۳)

نقد: ما داوری را به عهده خود خواننده می‌گذاریم و تنها به چند پرسش اکتفا میکنیم:

ادّعای ایشان بر این که «عقیده به فوقیت برای خداوند نظری و عقلی است»؛

۱- ابن تیمیه، منهاج السنه، ۱/ ۲۶۳، مصر، بولاق، اوّل، ۳۲۱(ره) ق. محمد ابن عبدالوهاب، کتاب التوحید، ص ۱۴۹.

۲- همان ص ۲۱۹.

۳- همان ص ۲۱۷.

مقصود چه نوع فوقیت است؟

اگر مقصود فوقیت مادی باشد، مانند این که ابرها و آسمان در بالای موجودات قرار دارند؛ در این صورت آیا مسأله جسمانیت؛ مکانیت و خالی بودن مکانهای دیگر، برای خداوند ثابت نمیشود؟

آیا این عقیده، مخالف صریح آیاتی نیست که می‌فرماید:

(فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعام أَزْواجاً یَذْرَؤُکُمْ فیهِ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیر) (۱)
(وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلیمٌ) (۲)
(وَ هُوَ مَعَکُمْ اینَما کُنْتُمْ) (۳)

هر چند در قرآن، کلمه فوق در مورد حضرت حق به کار رفته است که مقصود، معنای کنایی آن است، نه معنای ظاهری که لازمهاش جسمانیت و مکانیت می‌باشد.

کسانیکه عقیده دارند می‌توان در قیامت خداوند را

۱- شورا: ۱۱. «آفریدگار آسمان‌ها و زمین است. برای شما، هم از شما، همسرانی بیافرید. و نیز برای چارپایان جفت‌هایی پدید آورد. با آفرینش همسران، بر شمارتان می‌افزاید. هیچ چیز همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست»

۲- بقره: ۱۵(ره) «مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست. خدا فراخ‌رحمت و داناست»

۳- حدید: ۴. «و او با شما است، هر جا که باشید.»

بـدون آنکه در جهت و مکانی خاص قرار داشته باشد، دید(دیدگاه اشاعره)، برای فرار از قول به جسـمانیت خداوند، ملتزم شدهاند که خداوند جهت و مکان ندارد.

این سخن، از نظر ما قابل قبول نیست؛ زیرا لازمه دیدن، جهت و مکان داشتن است و بدون جهت، رؤیت ممکن نیست.

هر چند ابن تیمیه نیز بر اشاعره اشکال میکند؛ امّا ما

هر نظر اشاعره و ابن تیمیه، هر دو را مورد نقد علمی قرار می‌دهیم.

۲- خداوند بر عرش قرار دارد

در قرآن کریم، بارها به استوای بر عرش اشاره شده است که به مواردی از آ» اشاره می کنیم:

(ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ) (۱)

(ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ) (۲)

۱

(ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ) (۳)

۱- اعراف/ ۵۴. «... سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت با(پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند و شب به دنبال روز.»

۲- یونس: ۳. «.. سپس بر تخت(قدرت) قرار گرفت، و به تدبیر کار(جهان) پرداخت ..»

۳- سجده: ۴ «.. سپس بر عرش(قدرت) قرار گرفت، هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست ..»

(الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی) (۱)

«استوای بر عرش»، کنایه از این است که فرمانروایی و مدیریت او، همه عالم را فرا گرفته، و زمام تدبیر امور همه عالم به دست او است.

این معنا در باره خداوند

۱- ۴. طه: ۵. «همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلّط است»

متعال، آن طور که شایسته ساحت کبریایی و قدس او باشد، عبارت است از ظهور سلطنت حق بر عالم، و استقرار ملکش بر اشیاء، به تدبیر امور و اصلاح شؤون آنها.

بنابراین استوای حق عزّ و جلّ بر عرش، مستلزم این است که ملک او بر همه اشیاء احاطه داشته و تدبیرش بر اشیاء، چه آسمانی و چه زمینی، چه خرد و چه کلان، چه مهم و چه ناچیز، گسترده باشد. در نتیجه خداوند متعال ربّ هر چیز و یگانه در ربوبیت است، چون مقصود از ربّ، جز مالک و مدبّر، چیز دیگری نیست، به همین جهت پس از بیان «استوای بر عرش»، داستان ملکیّت او بر هر چیز و علمش به هر چیز را بیان داشت که بیان این مطلب، خود جنبه تعلیل و احتجاج برای «استوای بر عرش» است.

معلوم است «رحمـان» که مبـالغه در رحمت و عبـارت از افاضه به ایجاد و تـدبیر است، و صـیغه مبالغه، معنای کثرت را می‌رسانـد، با استواء مناسب‌تر است، تا مثلًا رحیم یا دیگر اسماء و صفات او، بنابراین بین همه آنها، «رحمان» را نام برد. (۱) وهابی‌ها برای عرش

۱- المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۶

خداوند، شکل و شمایلی خاصی ساخته‌اند. آنان پنداشته‌اند خداوند دارای وزن سنگینی است و عرش او به علت سنگینی خدا به صدا درمی‌آید! ابن تیمیّه، مقتدای وهابیان، در کتاب‌های گوناگون خود چنین می‌گوید:

خدای سبحان در بالای عرش قرار دارد و عرش او هم شبیه قبّه‌ای است که در بالای آسمان‌ها قرار گرفته است و عرش، به علت سنگینی خدا، مانند جهاز شتر در اثر سنگینی راکب، به صدا درمی‌آید!! (۱) ابن قیّم جوزی، شاگرد و مبلّغ عقاید ابن تیمیه و نیز سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گویند:

عرش خداوند که ضخامت آن به اندازه فاصله میان دو آسمان است، بر پشت هشت قوچی قرار دارد که فاصله ناخن تا زانوی آن‌ها نیز به اندازه فاصله میان دو آسمان

۱- ابن تیمیه، ج ۵، ص ۱۳۷ و ۱۵۱ و ۵۸۰؛ ج ۶، ص ۵۵۶ و ۵۸۸؛ ج ۱۶، ص ۴۳۷؛ بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیهٔ، ج ۱، ص ۵۶۹ و ۵۷۱، مکه‌المکرمه، مطبعه الحکومه، اوّل، ۱۳۹۲ ق؛ تعارض العقل و النقل، ج ۷، ص ۴، ریاض، دارالکنوز الادبیه، ۱۳۹۱ ق.

است. این قوچها روی دریایی قرار دارد که عمق آن به اندازه فاصله دو آسمان است و دریا بر روی آسمان هفتم قرار گرفته است !!(۱)

نقد: آیا توصیفی که وهابیان برای عرش خدا نموده‌اند(علاوه بر

۱- ابن قیّم جوزی، محمد بن ابی بکر، توضیح المقاصد و تصحیح العقاید، ج ۱، ص ۴۱۹ و ۵۲۰، بیروت، المکتب الاسلامی، سوم، ۱۴۰۶ ق؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۰، بیروت، دارالکتب العلمیه، اوّل، ۱۴۰۴ ق و سلیمان بن بن عبدالله، شرح کتاب التوحید(محمدبن عبدالله)، ج ا، ص ۶۷۷، ریاض، مکتبه الریاض الحدیثهٔ، بی‌تا.

این که از جهت‌های گوناگون با موازین شرعی و عقلی منافات دارد و جز گزافه‌گویی چیزی نمی‌توانـد باشد) خداوند را نیازمند به عرش ضخیم، هشت قوچ کذایی، دریای عمیق و آسمان هفتم قرار نمی‌دهد؟

وهابیان عرشً خداونـد را آن‌گونه توصـیف می‌کننـد که اگر یکی از پایه‌های عرش نباشد، عرش خدا فرو ریخته و خداوند از آن به سوی زمین سـقوط خواهـد نمود!! در حالی که غنا و بی‌نیازی خـدا نسـبت به هر چیزی، از ضـروریات دین به شـمار می‌آید و آیات گوناگون قرآن کریم، گواه بر این مطلب می‌باشد:

(وَ اللَّهُ غَنِی حَلیمٌ

) (۱)؛ خداوند بی نیاز و بردبار است.

(وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِی حَمیدٌ) (۲)

؛ خداوند بی

۱- بقره: ۲۶۳

۲- بقره: ۲۶۷

نیاز و شایسته ستایش است.

مَن کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِی عَنِ الْعالَمین (۱)

؛ خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

افزون بر این‌ها، این مطالب مستلزم اثبات ازلیّت و ابدیّت برای قوچ‌های هشت‌گانه، دریا و امور دیگری است که در قوام عرش دخالت دارند!

۳- نزول و صعود خداوند!

مطلب دیگری که در حوزه

۱- آل عمران: ۹۷

مکـان خـدا از انحرافـات وهابیت به حساب می‌آیـد، این است که بنا بر عقیـده وهابیان، خداونـدماننـد انسان‌ها و دیگر حیوانات، از محلی به محل دیگر حرکت می‌کند.

ابن تیمیّه و ابن قیّم جوزی که از استوانه‌های فرقه وهابیت هستند، خداوند را به سلاطین تشبیه نموده و می‌گویند: در روز جمعه، از روزهـای آخرت خداونـد از عرش پـایین می‌آیـد و بر کرسـی می‌نشـیند و کرسـی خداونـد در میـان منبرهایی از نور قرار می‌گیرد و پیامبران بر این منبرها می‌نشینند. کرسـی‌هایی از طلا، این منبرها را احاطه نموده‌انـد و شـهیدان و صدّیقان بر آن می‌نشینند و پس از برگزاری جلسه مفصّل و گفت‌وگو با اعضای جلسه، خداوند از کرسی بلند می‌شود و با ترک جلسه، به سوی عرش

خود بالا می‌رود (۱)!!

نقد: آیا غیر از این است که وهابیان با بیان این مطالب غیر معقول، مقام

۱- ابن تیمیّه، احمد بن عبد الحلیم حرّانی، مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۵۵، بی‌تا، بی‌نا؛ ابن قیّم جوزی، محمد بن ابی بکر(ابو عبدالله)، زادالمعاد فی هدی خیر العباد، ج ۱، ص ۳۶۹- ۳۷۰، بیروت، مؤسسهٔ الرّساله، چهاردهم، ۱۴۰۷ ق؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۱، بیروت، دارالمکتب العلمیه، اوّل، ۱۴۰۴ ق؛ توضیح المقاصد و تصحیح‌القواعد، ج ۱، ص ۴۲۶ و ج ۲، ص ۵۸۵، بیروت، المکتب‌الاسلامیه، سوم، ۴۰۶(ره) ق؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۱۸، بیروت، دارالکتب العلمیه و روضهٔ المحبین، ج ۱، ص ۴۳۳، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.

ص: ۵۰

و ذات الهی را که از هر گونه شایبهی مکانی و مادی منزه وپاک می‌باشد تنزّل داده و پنداشته‌اند خداوند هم مانند پادشاهان، دارای تشریفات و زندگی پر زرق و برق مادی می‌باشد؟ و با بندگان خود، جلساتی برای سامان دادن امور انجام می‌دهد؟

۴– کرسیهای گوناگون برای خدا!

بر مبنای مذهب وهابیت، کرسی‌های متعدّدی در فضاهای مختلف برای خدا در نظر گرفته شده است. ابن قیّم می‌گوید: برای خداوند در هر آسمان، یک کرسی وجود دارد، هنگامی که به آسمان دنیا نزول می‌کند، روی کرسی مختصّ به آسمان دنیا می‌نشیند و می‌گوید: «آیا استغفار کننده‌ای هست تا او را ببخشم ...» و تا صبح در آن‌جا می‌ماند و هنگام صبح، کرسی آسمان دنیا را ترک می

کند، بالا می‌رود و بر کرسی دیگری می‌نشیند (۱)!

ابن تیمیّه و ابن قیّم، درباره کیفیت نشستن خداوند بر کرسی می گویند:

«استوا به معنای مجرّد استیلا نیست بلکه به معنای نشستن بر کرسی پادشاهی می‌باشد ... استوای خدا بر کرسی، مانند استوای بشر بن مروان بر کرسی سلطنت است، زمانی که عراق را فتح نمود.» (۲)

۱- اجتماع الجیوش الاسلامیهٔ، ج ۱، ص ۵۵.

۲- ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۳۸۵؛ مجموع الفتاوی، ج ۱۶، ص ۳۹۷ و ابن قیّم، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۱.

ص: ۵۲

حاجی خلیفه در «کشف الظنون»، از کتاب «العرش» ابن تیمیّه نقل می کند:

«خداوند بر کرسی می‌نشیند و محلی را برای نشستن رسول خدا در کنار خودش خالی می گذارد!

نقـد: آیا اینگونه عقاید، انحراف آشـکار از مبانی دین مبین اسـلام محسوب نمی گردد؟ چرا باید خداوند متعال را مانند انسانی تلقّی نمود که در هر آسـمان، به داشـتن یک کرسی نیازمند است و همیشه برای نشستن بر این کرسی‌ها، میان آسمان‌ها در گشت و گذار باشد!

آیا این عقیده، عجز خداوند در برقرار کردن رابطه با بندگانش را ثابت نمی کند؟

آیا خداوند قدرت و توانایی ارتباط با بندگان، بدون قرار گرفتن در آسمان

دنیا را ندارد؟ و نمی‌تواند پیام خود را به استغفار کنندگان برساند؟
آیا آن گونه که ابن تیمیّه استیلا را معنا کرده و حتّی جایی را برای رسول خدا(ص) در کنار او فرض کرده، لازمه‌اش این نیست که خداوند، جسم محدودی متناسب با وسعت کرسی و همسان با وجود پیامبر اسلام(ص) باشد که هر دو با هم در یک کرسی جا می گیرند!!؟

خداوند در میان ابرهای ضخیم!

ابن تیمیّه و ابن قیّم معتقدنـد که خداونـد قبل از این‌که موجودات عالم را بیافریند، بین ابر ضـخیمی قرار داشت که نه در زیر آن هوا بود و نه بالای آن و در عالم، هیچ موجودی نبود و عرش خدا بر روی آب قرار داشت (۱)!

نقد: آیا برای یک مسـلمان آشنا به آموزه‌های اسلامی، قابل پذیرش است که خداوند قادر متعال چون موجود عاجزی تلقّی شود که در بین ابرهای ضخیم محصور و ابر بر ایشان

۱- ابـن تیمیّه، احمـد بن عبـدالحلیم، مجمـوع الفتـاوی الکـبری، ج ۳، ص ۴۰(ره) و ج ۵، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۵۷۶؛ الرد علی المنطقیین، ص ۵۱۵، بیروت، دارالمعرفـه، بی تـا؛ الردّ علی البکری، ج ۱، ص ۱۴۱، مـدینه، مکتبـهٔ الغرباء، اوّل، ۴۱۷(ره) ق(تحقیق محمد علی عجّال)؛ العقید الواسـطیه، ج ۱، ص ۲۲، ریلض الریا سهٔ العامه لادارات البحوث و الافتاء، دوم، ۱۴۱۲ ق؛ ابن قیّم جوزی، محمد بن ابی بکر، توضیح‌المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۰۶.

احاطه داشته باشد؟ در حالی که به ضرورت دین اسلام، هیچ چیزی نمی‌تواند محیط بر خدا باشد بلکه خداوند محیط بر همه مخلوقات و جهان هستی است.

در این سخن، تناقضی آشکار وجود دارد زیرا از سویی گفته شده: خداوند قبل از این که چیزی بیافریند، بین ابر ضخیم قرار داشته، و از سوی دیگر ابر مخلوق خداست و بنابر این سخن، قبل از وجود

خدا آفریده شده!! مگر این که مخلوقیّت ابر انکار گردد که منافات داشتن این سخن با مبانی اسلام، آشکارتر از آن است که بیان شود.

۶- قرار گرفتن خداوند در برابر نماز گزار!

وهابیها معتقدند خداوند هنگام نماز، در برابر هر نمازگزاری قرار می‌گیرد! لذا می‌گویند: نماز گزار نباید آب دهانش را به سوی قبله بیاندازد، چون خداوند در مقابل او قرار می‌گیرد و این عمل، باعث اذیّت و آزار خدا می‌شود (۱)!

نقد: مگر در غیر از نماز، خداوند در برابر انسان قرار

۱- ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۱۴۰، ج ۵، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۵۷۶؛ الردّ علی المنطقیین، ص ۵۱۵، بیروت، دارالمعرفهٔ، بی‌تا؛ الردّ علی البکری، ج ۱، ص ۱۴۱؛ العقید الواسطیه، ج ۱، ص ۲۲ و ابن قیّم جوزی، محمد بن ابی بکر، توضیح‌المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۰۶.

ص: ۵۷

ندارد؟ آیا خداوند تنها هنگام نماز حضور می‌یابد؟!

آیـا ایـن عقیـده، مسـتلزم تجسـیم، تشـبیه و تحیّز خـدا نمی‌باشـد؟ آیـا ایـن گـونه عقایـد، میتوانـد در چـارچوب دین مقـدس اسـلام، کوچک‌ترین جایگاهی داشته باشد؟

۷- فرود آمدن خداوند به آسمان زمین!

وهابیت ادّعا می کنند خداوند متعال هر شب به آسمان

زمین فرود می‌آید و در شب عرفه، به زمین نزدیک‌تر می گردد تا دعای بندگان خود را از نزدیک اجابت نماید! خداوند پس از قرار گرفتن در آسمان زمین ندا می‌دهد: آیا کسی هست مرا بخواند و من او را اجابت کنم (۱)!

ابن بطوطه، جهانگرد معروف مراکشی، در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

«ابن تیمیّه را بر مسجد جام دمشق دیدم که مردم را موعظه می کرد و می گفت: خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید، همانگونه که من اکنون فرود می‌آیم، سپس یک پله از منبر پائین آمد ... این گفته او مورد اعتراض ابن زهرا فقیه مالکی حاضر در مجلس قرار گرفت ولی مردم از پای منبر برخاستند و ابن زهرا را مورد ضرب و شتم قرار دادند و از طرف قاضی حنبلی نیز مورد تنبیه قرار گرفت، اما عمل قاضی حنبلی، باعث اعتراض فقها و قضات شافعی و مالکی دمشق شد بنابراین موضوع را به حاکم اطلاع دادند و او هم به ملک ناصر گزارش داد

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۶۲؛ العقیدة الاصفهانیه، ص ۵۰؛ درءالتعارض، ج ۲، ص ۲۶؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۱۷؛ توضیح‌المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، ص ۴۱۳ و ۵۱۵.

و ابن تیمّیه به دستور وی زندانی شد.» (۱) همچنین ابوزهره می گوید:

«ابن تیمیه همچنان این معنا را تکرار و تأکید می کرد که خداوند فرود می‌آید و در بالا و پایین وجود دارد.» (۲)

نقد: خداوند دارای جا ومکان خاصی نیست، زیرا مکان و زمان داشتن، از ویژگی‌های جسم

۱- ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه، ص ۶(ص)

۲- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۳۲۰

است و مکـان برای چیزی تصـوّر می‌شـود که دارای حجم و امتـداد باشـد و نیز هر چیز زمـان‌داری از نظر امتـداد و عمر زمـان، قـابل تجزیـه می‌باشـد و ایـن نیز نـوعی امتـداد و ترکیـب از اجزا بـه شـمار می رود؛ پس نمی‌تـوان برای خـدای متعـال، مکـان و زمـان در نظرگرفت و هیچ موجود مکان‌دار وزمان‌داری، واجب‌الوجود نخواهد بود.

اگر برای خداونـد جـا و مکـان خاصـی فرض شود، علاوه بر این که او را نیازمنـد به زمان و مکان معرفی کرده‌ایم، او را محـدود نیز نموده‌ایم، در حالی که وجود الهی، نامحدود و نامتناهی است.

هم‌چنین بودن او در مکان و زمان خاص، بـدان معنا است که در زمان و مکان‌های دیگر، حضور ندارد و این هم نشانه نقص است و با حضور خداوند

ص: ۶۱

در همه جا و هر زمان منافات دارد.

او، هستی و وجود نامحدود است که نمی‌توان او را در زمان و مکانی خاص محصور و محدود کرد و حقیقت وجود نامتناهی او، در ذهن انسان محدود و متناهی داخل نمی‌شود، اما آثار وجود او در همه جا نمایان است و انسان با عمق جان خویش او را در می‌یابد.

یکی از صفات سلبی خداوند،

نفی مکان و جهت برای اوست، به این معنی که خداونـد در جهت خاصـی قرار نمی‌گیرد و موجود مکان‌مندی نیست تا جا و مکانی را اشـغال کنـد؛ مکان، از عوارض و خواص جسم است، در حالی‌که خداونـد منزّه از جسم است. (۱) خداونـد خود را در همه جا و بدون مکان معرفی نموده و می‌فرماید:

۱-(

هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُم) (۲)

۲-(

وَ هُوَ الَّذى فِى السَّماءِ إِلهٌ وَ فِى الأَرْضِ إِلهٌ وَ هُوَ الْحَكيمُ الْعَليمُ) (۳)

؛ او کسی است که در آسمان معبود و در زمین معبود و او حکیم و علیم است.

۳-(

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ) (۴)

؛ ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم!

۴-(

وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا

۱- توحید صدوق، ص ۹۸

۲- مائده: ۴

۳- زخرف: ۸۴

۴- ق: ۱۶

فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَليمٌ) (۱)

؛ مشرق و مغرب از آن خداست! و به هر سو رو کنید، خدا آن‌جاست! خداوند بی‌نیاز و داناست

از این آیه استفاده می شود خداونـد برتر از آن است که در مکان خاصّی قرار گیرد؛ ظاهراً مقصود از «مشـرق و مغرب» در این جا، دو جهت جغرافیایی نیست؛ بلکه این تعبیر، کنایه از تمام جهات است و از تعبیر «به هرسو رو

۱- بقره: ۱۱۵

کنید؛ خدا آنجا است» معلوم می‌شود خداوند در همه جا حاضر است.

در مجموع، این آیه بیانگر آن است که مسئله قبله تنها برای تمرکز توجه مؤمنان در حال نماز است؛ نه آن که خداوند در محل و جهت خاصی قرار داشته باشد؛ او همه جا حضور دارد و از همه چیز آگاه است.

البته از آنجا که خداوند مرکب نیست و جزء ندارد؛ حضور او در همه جا نمی‌تواند به معنای اشغال همه مکان‌ها باشد، بلکه به معنای برتری او از مکان یا بی مکانی اوست. (۱) امام صادق(ع) در این باره می‌فرماید:

«خداوند از زمان و مکان برتر و از حرکت و سکون بالاتر بلکه آفریدگار زمان و مکان و سکون و حرکت

۱- سعیدی مهر، محمد، ص ۲۰۹، قم، طه.

است.» (۱) هست در هر مکان خدا معبود

نیست معبود در مکان محدود (۲)

دیدن خداوند با چشم و با چهره‌های متفاوت!

یکی از انحرافات وهابیت در مسأله توحید، دیدن خدا است! بزرگان این فرقه، دربارهٍ این موضوع، بر دو مطلب تأکید دارند:

۱- بحارالأنوار، ج ۳، ص ۳۰۹

۲- سنایی غزنوی، کلیات شعر؛ ص ۴۰۰

۱- دیدن خداوند با چشم!

ابن تیمیّه و ابن قیّم که هر دو از مؤسّـِسان اصلی عقاید وهابیت هستند، ادّعا می کنند: امکان دارد خداوند را با چشم ظاهری دید، همان گونه که قرص ماه و خورشید را می‌توان دید! و در دیدار خداوند، هیچ فشار و ناراحتی بر شما وارد نخواهد شد (۱)!!

نیز ابن قیّم میگوید:

«قرآن و سنت متواتر و اجماع صحابه و ائمه اسلام و ده‌ها حدیث و ... بر این عقیده‌اند که خداوند متعال با

۱- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه، ج ۳، ص ۳۴۱؛ موسسه قرطبه، اوّل، ۱۴۰۶ ق(تحقیق محمد رشید صالح)؛ الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۴۳۸، بیروت، دارالمعرفه؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۰(ره) و ۳۹۰ و ج ۵، ص ۱۰۷ و ۱۷۷ و ج ۶، ص ۴۲۱ و ج ۱۱، ص ۴۸۱ و ج ۱۸، ص ۲۰۰؛ درء تعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۲۵۲، ریاض، دار الکنوز الادبیه، ۱۳۹۱ ق؛ بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۳۵۰ و ج ۲، ص ۸۴ و ۴۰۶ و ۴۱۸؛ ابن قیّم، توضیح‌المقاصد و تصحیح‌القواعد، ج ۲، ص ۵۷۱ و حادی‌الارواح، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۲۷ و ۲۲۸، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

چشم سر، به طور عیان دیده می شود.» (۱) همچنین عبدالعزیز بن باز، مفتی آل سعود می گوید:

«کسی که منکر رؤیت خداوند متعال در آخرت است؛ پشت سرش نمی توان نماز گذارد و او کافر است.»!! (۲) ابن تیمیّه، در راستای به کرسی نشاندن مدّعای خود می گوید:

«خطای کسانی که قایل به رؤیت خداوند هستند، کمتر

۱- حاوی الارواح الی بلاد الارواح، ص ۳۰۵

۲- فتاوی بن باز، شماره ۲۸۸۷

از خطای کسانی است که رؤیت خداوند را نفی می کنند.» (۱)

همچنین وی برای امکان رؤیت خدا، چنین استدلال می کند:

«هر چیزی وجودش کامل‌تر باشد، برای دیدن سزاوارتر است و از آن‌جا که خداوند اکمل موجودات است، برای دیدن از غیر او سزاوارتر است و در نتیجه خداوند، باید دیده شود.» (۲) نقد: آیا این رؤیت و دیدن، با چشم دنیوی است؟ اگر مقصود این است، لازمهاش جسمانیّت خداوند است و آیا اعتقاد به جسمانی بودن خداوند، سبب کفر و شرک نمیآورد؟

این عقیده، با این که ملازم با اشکالات تجسیم و تشبیه و امثال این‌ها است، با آیات صریح قرآن در تضادّ می‌باشد، از جمله آیه:(لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطيفُ

۱- ابن تیمّیه، منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۷، مصر، بولاق مطبعهٔ کبرای امیریه، اوّل، ۱۳۲۱ ق.

۲- همان.

الْخَبِیرُ

) (۱)؛ چشـمها او را نمی‌بیننـد ولی او همه چشـمها را می‌بینـد و او بخشـنده(انواع نعمت‌هـا، و بـاخبر از دقایق موجودات،) و آگاه(از همه) چیز است».

این آیه، رؤیت خدا را با چشم ظاهری به طور مطلق نفی می‌کند و بر بطلان این عقیده، دلالت صریح دارد.

ابن تیمیّه در این ادّعا دچار اضطراب شده و به این استدلال که خطای قول به رؤیت، کمتر از خطای قول به

۱- انعام: ۱۰۶

نفی رؤیت است، آن را پذیرفته است. در حالی که خطا- چه کم باشد و چه زیاد- خطا است و قابل پذیرش نمی‌باشد.

نیز استدلال ابن تیمیّه بر سزاوار بودن رؤیت خدا، هیچ پایه عقلی و نقلی ندارد زیرا هیچ گونه تلازم عقلی بین اکملیّت موجود و رؤیت آن وجود ندارد و اگر چنین تلازمی‌وجود می‌داشت، باید خدا در منظر همگان بهتر، آسان‌تر و بیشتر از موجودات مادی مورد دید قرار می گرفت در حالی که هیچ کس نگفته خدا را دیده است.

ابن تیمیّه، به وجود تناقض در قول به رؤیت اقرار نموده و آن را با وجود تناقضش پذیرفته و می گوید:

«اگر چه در این قول تناقض وجود دارد، چون از یک طرف باید قایل شویم خدا دیده می‌شود و از طرف دیگر باید بگوییم خداوند دارای جهت نیست ولی این

تناقض بهتر است از این که گفته شود خداوند اصلًا دیده نمی‌شود. چون رؤیت خداوند، موافق با حکم عقل است.» (۱)

ابن تیمّیه در این گفتار، هم تناقض را پذیرفته و هم در دام تناقض دیگری افتاده است. زیرا او از یک طرف می گوید: در قول به رؤیت خداوند تناقض وجود دارد و از طرف دیگر می گوید رؤیت

۱- ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۲، ص ۷۶، بولاق، مصر.

خداوند، موافق با حکم عقل است. در حالی که مسئله محال بودن تناقض، از بارزترین و روشن‌ترین موضوعات عقلی است. چگونه می‌تواند چیزی که در آن تناقض وجود دارد، با حکم عقل موافق باشد؟!!

بر فرض اینکه در برخی از آیات و روایات رؤیت آمده، آیا باید به معنای ظاهری آن حمل نمود؟ آیا بنا بر آیه:(

وَ مَنْ کانَ فی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبیلًا) (۱)

میشود گفت جناب بن باز، مفتی سعودی که از بینایی برخوردار نبود، در قیامت نیز نابینا محشور میگردد؟!!

البته که رؤیت و ملاقات خداوند برای مؤمنان امکان دارد؛ اما دیدن و ملاقاتی که در شأن خداوند و مؤمن

۱- اسراء: ۷۲. «امّا کسی که در این جهان نابینا بوده، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است.»

است که رؤیت با چشم باطن و یا ادراک شهودی و بالاترین ادراک و رؤیت است.

۲- روئیت خداوند با چهره‌های متفاوت!

وهابی‌ها در «مسئله رؤیت خدا»، به حدّی راه افراط را پیش گرفته‌اند که بهت و حیرت هر انسان عاقلی را متوجه خود می‌کند.

ابن تیمیّه معتقد است خداوند متعال در روز قیامت،

ص: ۷۴

با قیافه مبدّل پیش مردم می‌آید و خود را معرفی می‌کند و می‌گوید: من خدای شما هستم ولی مردم در جواب می‌گویند: ما تو را نمی‌شناسیم و از تو به خدا پناه می‌بریم. اگر خدای ما بیاید، ما او را می‌شناسیم. سپس خداوند با قیافه اصلی خودش پیش آن‌ها می‌آید و خود را معرفی می‌کند. آن‌ها می‌گویند: بله، تو خدای ما هستی و سپس به دنبال خدا، به سوی بهشت روانه می‌گردند!!(۱)

نقد: آیا این سخن وهابی‌ها، برای هر مسلمانی که اندک آشنایی با آموزههای اسلامی داشته باشد، قابل قبول و تحمل است؟

۱- ابن تیمّیه، احمد بن عبدالحلیم، بغیۀ المرتاد، ص ۴۵۳، مکتبه‌العلوم والحکم، ۱۴۰۸ ق؛ مجموع الفتاوی، ج ۶، ص ۴۹۲ و ابن قیّم جوزی، حادی‌الارواح، ج ۱، ص ۲۰۷، بیوت دارالکتب العلمیه، بی تا.

آیا وهابی‌ها با این سخن که لازمه‌اش متّهم نمودن خداوند به کاری است که حتی از یک انسان معقول و موجّه هم سر نمی‌زند، در حقیقت بازی گرفتن خدا نیست؟!!
خداوند به چه منظوری این کار را انجام می‌دهد؟ آیا می‌خواهد در برابر بندگانش فیلم بازی کند و خودش را مضحکه آنان قرار دهد!؟
سؤال دیگر این که برای

ص: ۷۶

بار دوم که خداوند با چهره اصلی ظاهر می‌شود، چه مشخصات خدایی در او وجود دارد که مردم او را به عنوان خدا می‌شناسد؟

آیا مردم او را قبلًا در دنیا دیده‌اند که در قیامت او را با چهره اصلی‌اش می‌شناسند! اگر دیده‌اند، چگونه و درکجا دیده‌اند؟

شاید صریح‌ترین آیه‌ای که در قرآن کریم، بر نفی امکان رؤیت خدا دلالت دارد، این آیه شریفه است که می‌فرماید:

(لا تُدْرِکُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ

) (۱)؛ چشمها او را نمی‌بینند ولی او همه چشمها را می‌بیند و او بخشنده(انواع نعمت‌ها، و باخبر از دقایق موجودات،) و آگاه(از همه) چیز است».

این آیه، به طور صریح بیان می‌کند که خداوند، همه چشم‌ها را می‌بیند و بر آن‌ها احاطه علمی دارد، در حالی که

۱- انعام: ۱۰۶

چشم‌ها به دیدن او نایل نمی شوند.

ظاهراً مقصود از این که چشم‌ها خدا را نمی‌بینند، ندیدن به وسیله چشم است که به نفی رؤیت حسّی بازمی‌گردد و شاید جمع بودن «ابصار؛ چشم‌ها»، به این مطلب اشاره داردکه با وجود تنوّع چشم‌ها، هیچ چشمی به رؤیت خداوند دست نمی‌یابد.

آیه دیگری که صریحاً امکان رؤیت حسّی خداوند را نفی

می کند، آیه ۴۳(ره) سوره اعراف است که می‌فرماید:

(وَ لَمَّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ ق

الَ لَنْ تَرانِی

)؛ و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا، خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم.»

فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید.

با توجه به آیات دیگر قرآن، روشن می‌شود حضرت موسی(ع) با درخواست خود، در واقع تقاضای گروهی از جاهلان بنی اسرائیل را مطرح کرده است و خداوند در پاسخ او با تأکید فراوان اعلام می کند: «هرگز مرا نخواهی دید.»

این گونه آیات که دلالت صریحی بر نفی رؤیت دارند، در حکم محکماتی است که باید آیات متشابهی را که ممکن است در نگاه اوّل مفید امکان رویت باشند، در سایه آن‌ها معنا کرد.

روایات در عدم رؤیت

ص: ۷۹

کلینی به سند خود از عبدالله بن سنان، از امام صادق(ع) روایت کرده که ذیل آیه(
لا تُدْرِکُهُ الأَبْصارُ)

فرمود:

مقصود از «درک ابصار»، احاطه اوهام است، مگر نمی‌بینی در جمله(
قَدْ جاءَکُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ)

معنای لغوی «بصائر»(دیدن به چشم) و در(
وَ مَنْ عَمِی فَعَلَیْها)

، کوری چشم اراده نشده است. بلکه در همه این موارد، مقصود از بصیرت احاطه وهم است.

عرب هم این کلمه را به همین معنـا اسـتعمال می کنـد، مثلاـ می گویـد: فلاـنی بصیر به شـعر و فلاـنی بصـیر به فقه است و فلاـنی در شناختن پول‌ها بصیرت دارد و فلانی بصیر به انواع لباس‌ها و پارچه‌ها است.

هنگـامی که اسـتعمال این کلمه در مورد بشـر، به معنـای احاطه صـحیح است، در خـدای متعال چگونه صـحیح نباشـد، در حالی که خداونـد بزرگ‌تر از آن است که به چشم‌هـا دیـده شود. (۱) و نیز کلینی بـه سـند خـود از صـفوان بن یحیی روایت کرده که گفت: ابوقرّهٔ محدّث از من خواست او را به خـدمت حضـرت رضـا(ع) ببرم، من از آن حضـرت جهت دیـدار وی اذن خواسـتم، ایشان اذن دادند. سپس به اتفاق، شرفیاب حضورش شدیم.

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۷۳

ابوقرّه از حلال و حرام و دیگر احکام دین، پرسش‌های زیادی پرسید تا آن که بحث به مساله توحید رسید، پرسید: روایتی پیش ما است که می‌گوید: خداوند رؤیت و کلام خود را بین دو پیامبر تقسیم نمود، کلام خود را به موسی بن عمران و رؤیتش را به محمد(ص) اختصاص داد.

امام(ع) فرمود: چه کسی از ناحیه خداوند به جنّ و انس

ص: ۸۲

تبلیغ می کرد که:

(لا تُدْرِکُهُ الأَبْصارُ، لایُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ)

آیا محمد نبود؟.

ابوقرّه عرض کرد: چرا، او بود.

امام فرمود: چطور ممکن است کسی خود را به جهانیان چنین معرفی کند که از طرف خداوند آمده، تا بشر را به امر خداوند به سوی او دعوت نماید و درباره خدای تعالی بگوید: «چشم‌ها او را نمی‌بینند و علم بشر به او احاطه نمی‌یابد و چیزی مثل او وجود ندارد»، آن گاه همین شخص بگوید: «من خدا را به چشم خود دیده‌ام و به علم خود به وی احاطه یافته‌ام و او را در صورت، مثل بشر دیدم»؟!

آیا شرم نمی کنید؟ زنادقه هم نتوانستند به خداوند چنین نسبت‌های ناروایی بدهند و بگویند: از طرف خداوند آمده، ولی حرفهایی بزنند که

پیامد آن، انکار وجود خدا است.

سخن که بدینجا رسید، ابوقرّه عرض کرد: خدای تعالی دیده شدن خودش را خاطر نشان ساخته و فرموده است:(

وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْری) (۱)

. امام(ع) فرمود: ادامه این آیه، معنای آن را روشن می‌سازد که می‌فرماید:(

ما کَذَّبَ

۱- نجم: ۱۳

الْفُؤادُ ما رَأى) (۱)؛
یعنی قلب و دل محمد(ص) آنچه را او به چشمان خود دید، تکذیب نکرد.
(لَقَدْ رَأى مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری) (۲)
؛ او از آیات بزرگ پروردگار خود چیزهایی دید.
پس به طوری که می‌بینی، ادامه آیه، پرسش تو که مقصود از «ما رای؛ آنچه را که دیده بود» چیست را بیان و معلوم کرد که مقصود از آن، آیات خدا بود نه خود خدا.
اگر مقصود دیدن خود خدا بود، معنا نداشت در جای دیگر بفرماید:(
وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً) (۳)
چون هنگامی که چشم خدا را ببیند، به تبع انسان احاطه علمی نیز به او می‌یابد.
ابوقرّه عرض کرد: بنابراین

۱- همان: ۱۱

۲- همان: ۱۸

۳- طه: ۱۱۰

شما می‌خواهید روایات مذکور را تکذیب کنید.
حضرت فرمود: آری، وقتی روایتی مخالف با قرآن باشد، من آن را تکذیب می‌کنم، علاوه بر این که روایت مورد پرسش تو، با اجماع مسلمانان نیز مخالف است، چون همه مسلمانان اجماع دارند که خداوند محاط علم کسی واقع نمی‌شود، چشم‌ها او را نمی‌بیند، و چیزی شبیه و

مانند او نیست. (۱) مرحوم شیخ صدوق در کتاب توحید، به سند خود از اسماعیل بن فضل روایت کرده که گفت: از امام صادق(ع) پرسیدم: آیا خدای تعالی در روز قیامت دیده می‌شود یا خیر؟

حضرت فرمود: خداوند منزّه و بزرگتر از این حرف‌ها است، ای ابن‌الفضل! چشم‌ها نمی‌بینند جز چیزهایی که دارای رنگ و کیفیت باشد، و خدا خود، آفریننده رنگ‌ها و کیفیت‌ها است. (۲)

اعضاء و جوارح برای خداوند

اشاره

وهابیت، در آموزه‌های مسلّم و مورد قبول همه مذاهب اسلامی نیز به مخالفت برخاسته است. بر این اساس، در آموزه توحید که اساس همه باورهای

۱- کافی، ج ۱، ص ۹۶

۲- توحید صدوق، ص ۴۰۳

ص: ۸۷

مکتب نجات‌بخش اسلام است، به ظواهر برخی روایات تمسک نموده و برای خداوند تبارک و تعالی صورت، دست، پا، کتف، کمر، انگشتان و .. ساخته‌اند! ابن تیمیّه، در کتاب «الفتاوی» به صراحت می نویسد:

«آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است حق می باشد، حال اگر از این امر لازم آید که خداوند متّصف به جسم بودن شود، اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است.» (۱)

۱- الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲

ابوزهره در کتاب «تاریخ المذاهب الاسلامیه» می‌نویسد:

«سلفیه(وهابیت)، تمام اوصاف خدای سبحان یا امور مربوط به وی را که در قرآن کریم یا سنت آمده، مانند محبت، غضب، دشمنی، خشنودی، فرود آمدن نزد مردم در تکه‌هایی از ابر را اثبات می‌کنند و استقرار یافتن او بر عرش و داشتن دست و صورت را ثابت می‌دانند، بدون این که این آیات را تأویل برند یا بر خلاف ظاهر آن تفسیر کنند.» (۱) همچنین ابن‌الوردی می‌گوید:

«ابن تیمیّه، به جهت قول به تجسیم، زندانی شد.» (۲) نیز ابن حجر مکّی هیثمی شافعی می‌گوید:

«ابن تیمیّه، نسبت به ساحت مقدّس خداوند جسارت کرده و در حق او ادّعای جهت و جسمانیت کرده است» (۳) بنابراین، گروه وهابیت با تمسّک به دیدگاه ابن تیمیّه در مورد خداوند، به تجسیم معتقد بوده و برای خداوند اعضا و جوارحی چون انسان قایل

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۵

۲- تتمّهٔ المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳

۳- سعید ایوب، معالم الفتن، ج ۲، ص ۴۱۴؛ مجمع احیاء الثقاف .. الاسلامیه، اوّل، ۱۳۱۶

ص: ۸۹

می‌باشد که به عنوان نمونه، به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- صورت سازی برای خداوند!

بی‌گمان، هر مسلمانی که کم‌ترین آشنایی با معارف و آموزه‌های بلند اسلامی داشته باشد، می‌داند توحیدی که دین مقدّس اسلام به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین مطرح نموده، با تشبیه و تجسیم تضادّ دارد؛ امّا بزرگان وهابیت، در حالی که همه طوایف اسلامی را به

شرک متّهم می کند، با استفاده از ظواهر برخی روایات مبهم، برای خداوند صورتی چون صورت انسان معتقدند.

ابن تیمیّه (۱) و ابن‌قیّم (۲) می گوید: صورت انسان شبیه به صورت خداوند است!؟ آنان در این رابطه، روایتی را از ابوهریره نقل نموه‌اند که:

«وقتی یکی از شما با برادرش نزاع و مخاصمه می کند، از سیلی و لطمه زدن به صورت طرف نزاع خود داری نماید، زیرا خداوند آدم را مانند صورت خودش آفریده است.»!؟

نقد: آیا از این مطلب استفاده نمیشود که خداوند صورتی دارد و صورت انسان را نیز چون صورت خود آفریده است!؟

این روایت، گرچه در برخی

۱- ابن تیمّیه، احمد بن الحلیم الحرانی؛ الجواب الصحیح، ج ۳، ص ۴۴۴، ریاض دارالعاصمه، اوّل، ۱۴۱۲ ق.

۲- ابن قیّم، محمد بن ابی بکر، حادی الارواح الی بلاد الاقراح، ج ۱، ص ۱۰۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

ص: ۹۱

منـابع اهـل سـنت ذکر شـده؛ امّا بایـد توجه داشت که صـرف وجود روایتی در منابع روایی، دلیل بر صـحت آن نمی باشـد، چه بسا روایاتی که در کتاب‌های روایی اهل سـنت ذکر شده امّا جزء اسـرائلیّات است و با هدف و انگیزه خاصی وارد منابع روایی آنها شده است.

بزرگان اهل سنت به این نکته توجه داشته و درکتاب‌ها

و آثارشان، از وجود چنین روایاتی خبر داده‌اند (۱) حتی ابن تیمیّه نیز از به وجود روایات اسرائیلیات، بین مجموعه‌های حدیثی اشاره نموده است. (۲) بنابراین اولًا باید هر روایتی، از جهت سند مورد کنکاش قرار گرفته و درستی آن مشخص گردد. سپس باید بررسی کرد که آن روایت، با مبانی مسلّم و ضروری دین و نصّ قرآن کریم در تضاد نباشد.

روشن است که اخـذ به ظواهر روایت از نظر وهابیت، با مبانی و اصول اسـلام منافات دارد که تا حـدودی برای همه روشن است؛ اما از جهت سند، بنا به گفته علّامه شرف الدّین و دیگران، این حدیث از اسرائیلیات بوده و از متن

۱- البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۱۳

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۴۵۲

تورات گرفته شده است.

در تورات، قسمت ۲۷، اصحاح اوّل، سفر پیدایش آمده است: «خداوند انسان را به صورت الله خلق نمود» (۱)

۲- دستهای خدا!

اندیشه تجسیم، چنان در تار و پود رهبر فکری وهابیت ریشه دوانده که مقام و منزلت

۱- شرف‌الدّین، ابی هریره، ص ۵۵، قم، مؤسسه انصاریان، بی‌تا؛ یهود فی ثوب الاسلام، ص ۷۷

خداوند را در حدّ یک انسان معمولی تنزّل داده و او را همچون انسان، محتاج اعضا و جوارح پنداشته است.

ابن تیمیّه در کتاب منهاج السنّه (۱)، و دیگر آثارش به صراحت تمام می گوید: خداوند دارای دو دست است که هرکدام از این دو، کار مخصوص به خودشان را انجام می‌دهد و به کار یکدیگر دخالت نمی کنند!

وی در این رابطه، حدیثی از ابوهریره نقل می کند و آن را صحیح می‌داند و در کتاب «دقایق التفسیر» می گوید:

«... و انه یدخل فی النار یده حتی یخرج من اراده؛ خداوند در روز قیامت، دست خود را وارد آتش جهنم می کند و هر که را بخواهد، بیرون می آورد.» (۲) همچنین ابن قیّم در «صواعق

۱- منهاج السنّه، ج ۱، ص ۱۳۹؛ دره التعارض، ج ۷، ص ۲؛ الحسنه و السئیه، ص ۱۰۲؛ مجموع الفتاوی، ج ۸، ص ۹۵؛ دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۷۱(ره)

۲- دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱

المرسله» می گوید: «خداوند آسمان را با یک دست و زمین را با دست دیگرش گرفته است»! (۱) و در جای دیگری می گوید: «خداوند سه چیز را مخصوصاً با دست خودش آفریده است، یکی آدم و دیگری جنّت فردوس(و از سومی نام نبرده است).»! (۲)

نقد: این اعتقاد علاوه

۱- صواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۷۰

۲- همان، ج ۱، ص ۲۷۱

بر این که ملازم با جسـمیّت و شباهت خداوند به خلق است که با توحید نمی‌سازد، دارای اشکالاتی است که وهابیت هیچ‌گاه قادر به پاسـخ دادن به آن‌ها نخواهـد بود، زیرا اگر خداوند(العیاذ بالله) دارای دست‌هایی با این ویژگی‌هایی باشد که آن‌ها بیان نموده‌اند، حتماً به آن‌ها نیازمند می‌باشد، بنابراین نیازمندی و احتیاج خداوند را چگونه توجیه خواهد نمود؟ در حالی‌که او غنیّ بالذّات است و به هیچ چیزی نیازمند و محتاج نمی‌باشد.(

إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِی الْحَمِیدُ

) (۱) غزالی، یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت، در نقد این‌گونه پندارها می‌گوید:

«دست و یـا عضوی با ویژگی‌هایی که در انسان وجود دارد، درباره خداونـد متعال محال است و خداونـد از این امور مبرا است. اگر کسی به ذهنش خطور کند که

۱- حج: ۶۹

خداوند جسمی مرکب از اعضا است، بُت‌پرست است؛ زیرا هر جسمی آفریده خدا است و پرستش آفریدگان کفر است و اگر بُت‌پرستی کفر به شمار می‌رود، بدین سبب است که بُت، مخلوق است.» (۱)

۳- پا با کفش‌های طلایی؟

توجه به ظواهر و فکر نکردن در متون روایی، سبب اعتقاد وهابیت به جسمانیّت خداوند گردید که خداوند

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۳۲۷

(العیاذ باللّه) دارای کتف، کمر، انگشتان و «پا» همراه با کفش‌هایی از جنس طلا می‌باشد!؟

ابن تیمیّه در «منهاج السنّه» (۱) و آثار دیگرش و ابن‌قیّم شاگردش در «حادی الارواح» (۲) می‌نویسد: خداوند دارای پا است، به این بیان که در روز قیامت، جهنم پر نمی‌شود و مرتّب از خداونـد می‌خواهـد چیزی در آن بریزد. خداوند هر چه از انسان‌ها داخل جهنم می افکند، باز هم پر نمی‌شود و فریاد

«هل من مزید»

جهنم بلند است تا این که خداوند پایش را داخل جهنم می‌گذارد و آن‌گاه جهنم پر می‌شود و می‌گوید: «

قطّ قطّ

؛ بس

۱- منهاج السنّه، ج ۵، ص ۱۰۰؛ بیان تلبس الجهمیه، ج ۲، ص ۱۶۷؛ اجتماع الجیوش الاسلامی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۳۹؛ الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۶(ص)

۲- حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۷۸؛ روضه المحبّین، ج ۱، ص ۴۲۷؛ شرح قصیده ابن قیّم، ج ۱، ص ۳۱(ره)

است، بس است»؟!

همچنین در «دقایق التفسیر» نوشته است: «خداوند دارای ساق می باشد.»! و در این باره، روایتی نقل می کند که: خداوند در روز قیامت، ساق خود را نشان می‌دهد و تمام مردان و زنان با ایمان، در مقابل خدا به سجده می‌افتند (۱)!

۱- دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۳۰۲؛ مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۲۷۵؛ اجتماع الجیوش ااسلامی، ج ۱، ص ۳۴؛ الصواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۵۲؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۱۲

ابن تیمیّه، در مقابل کسانی که گفته‌انـد: «ائمه حـدیث از این روایت اعراض کرده‌انـد»، به شـدت مخالفت نموده و گفته است: «این که ائمه از این گونه روایات اعراض نموده‌اند، بهتانی عظیم است.» (۱)

تقی‌الّدین حصنی دمشقی، عالم بزرگ اهل سنت، متوفّای ۸۲۹ ق. در کتاب

«دفع الشبهه عن الرّسول و الرساله

» از ابن تیمیّه نقل می‌کند:

«خداوند در حالی که کفش‌هایی از طلا در پا دارد، به آسمان دنیا فرود می‌آید»!! (۲)

نقد: بهترین تعبیری که در برابر این دیدگاه می‌توان گفت، این است:

۱- دقایق التفاسیر، ج ۲، ص ۱۷۱

۲- الحصنی الدمشقی، ابوبکر بن محمد، دفع الشبهه عن الرسول والرساله، ص ۹۹

ص: ۱۰۱

گند کفر تو جهان را گنده کرد
کفر تو دیبای دین را ژنده کرد
چارق و پاتابه لایق مر تو راست
آفتابی را چنین‌ها کی رواست
گر نبدی زین سخن تو حلق را
آتشی آید بسوزد خلق را
آتشی گر نامدست این دود چیست؟
جان سیاه گشته، روان مر دود چیست؟

ص: ۱۰۲

دوستیّ بی خرد، خود دشمنی است

حق تعالی زین چنین خدمت غنی است

شیر او نوشد که در نشو و نماست

چارق او پوشد که او محتاج پاست

با کی می گویی تو این با عمّ و خال

جسم و حاجت در صفات ذوالجلال

۴ کتف، کمر و انگشتان خدا!!

ابن‌تیمیّه در کتاب «تلبیس الجهمیّه» می‌گوید:

«ان القلوب بین اصبعین من اصابعه و انه یضع السموات علی اصبع و الارضین علی اصبع؛

ما ایمان داریم که خداوند مقلّب‌القلوب است و قلب‌ها بین دو انگشتان او قرار دارد.» (۱) ابن قیّم جوزی در کتاب «طریق الهجرتین» می‌نویسد:

«خداوند در روز قیامت، کنار بنده مؤمن قرار می‌گیرد و با او درگوشی حرف می‌زند و بنده مؤمن آن چنان به پروردگارش نزدیک می‌شود که با خدا پهلو به پهلو قرار می گیرد. سپس خداوند کتف خودش را بر او می‌گذارد

۱- بیان تلبیس الجهمیه، ج ۲، ص ۱۷

و مشـغول صحبت می گردند. خداوند از بنده‌اش می پرسد: به یاد داری فلان گناه را مرتکب شدی؟ او می گوید: آری آری و سپس به تمام گناهانش اعتراف می کند.» (۱)

ابن تیمیّه، خـدای سبحان را همچون انسان‌ها، دارای کمر می‌داند و می گوید: «وقتی خداوند رحم(قرابت) را آفرید، رحم بلند شد و کمر خدا را محکم گرفت.» (۲)

۱- طریق الهجرتین، ص ۳۷۳

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۲

نقـد: بـدیهی اسـت این گـونه سـخنان، بـدیهی‌الفساد است و نیـاز به هیـچ نقـد و تحلیـل علمی نـدارد، زیرا کسـی که حـتی کم‌ترین معلوماتی به آموزه‌ها و معارف بلند اسلامی داشته باشد، می داند روح اسلام، با چنین مطالبی سازگاری ندارد.

آیا توحیدی که پیامبر اعظم حضـرت محمد(ص) به بشریت معرفی نمود و در راه استقرار آن تلاش‌ها و از خودگذشتگی‌های فراوان از سـوی آن حضـرت و اهـل‌بیت: و اصـحابش صـورت گرفـت، این است که گفته شـود: خداونـد دارای کتـف، کمر، انگشت و ... می‌باشد؟

به هر حال توحیدی که وهابیت آن را ترویج می‌کند، همین است که ذکر شد.

البته این دیدگاه- که در اصطلاح به آن «تشبیه» می‌گویند- با مبانی بلند

اسلام در تضادّ است. آیات بسیاری از قرآن کریم، به طور صریح مسأله تشبیه را ردّ می‌کند که برخی آن‌ها عبارت است از:

(لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیر) (۱)

(وَ لَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدُ)؛

و هیچ کس مانند او نیست.

(فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الأَمْثالَ إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) (۲)؛ پس، برای خدا امثال(و شبیه‌ها) قائل نشوید! خدا

۱- شورا: ۱۱

۲- نحل: ۷۴

می‌داند، و شما نمی‌دانید.
مفاد این آیات، نفی هر گونه تشبیه از خدا است.
مولای موحدان امام علی(ع) می‌فرماید:
«ما وحّده من کیفه، و لا حقیقته اصاب من مثله، و لا ایّاه عنّی من شبهه، و لا صمده من اشار الیه و توهمه ...» (۱)
کسی که کیفیتی برای خدا قایل شد، یگانگی او را انکار کرده و آن کس که همانندی برای او قرار داد، به حقیقت خدا نرسیده است. کسی که خدا را به چیزی تشبیه کرد، به مقصد نرسید؛ کسی که به او اشاره کند یا در وهم آورد، خدا را بی نیاز ندانسته است.
۵ تعجب و خنده خداوند!
وهابیان پس از آن که برای خداوند متعال اعضا و جوارح مانند دست، پا، کتف و صورت ساختند، او را همچون یک انسان عادی- که حالات گوناگون بر وی عارض می گردد- معرفی نموده‌اند.
آنان‌می گویند: «خداوند

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶

از حال دو نفر، خنـده‌اش می گیرد و آن در جایی است که شخصـی، دیگری را بکشد و هر دو وارد بهشت گردند»؛ یعنی خداوند به خاطر این که قاتل و مقتول هر دو داخل بهشت می‌شوند، می‌خندد. (۱)

همچنین در مورد آخرین کسی که وارد بهشت می‌شود می گوید:

۱- الجواب الصحیح، ج ۳، ص ۴۴۴ و حادی الارواح الی بلاد الاقراح، ج ۱، ص ۱۰۳

«روز قیامت، شخصی از خداوند چیزی می‌خواهد و خدا به او عطا می‌کند و از او تعهّد می‌گیرد دیگر چیزی از او نخواهند، لکن او بر تعهّدش عمل نمی‌کند و دوباره از خداوند چیزی می‌خواهد تا این که به درب بهشت نزدیک می‌شود، همین که صدای اهل بهشت را می‌شنود عرضه می‌دارد: خدایا من را وارد بهشت گردان.

خداوند می‌گوید: ای پسر آدم! چیست که تو را راضی کند. اگر دو برابر دنیا را به تو بدهم، راضی می‌شوی؟ او می‌گوید: خدایا، تو که خدای عالمیانی من را مسخره می‌کنی؟ اینجاست که خداوند می‌خندد و می‌گوید: من تو را استهزا نمی‌کنم!؟ (۱) نقد: اوّلًا این تعبیرها نسبت

۱- حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۷۶؛ توضیح المقاصد و تصحیح‌القواعد، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۳۸ و ۴۷۳؛ جلوه افهام، ص ۴۰۱

به خداوند، مستلزم آن است که خداوند از وقایع و حوادث خارجی منفعل و متأثّر گردد که قطعاً چنین امری در ساحت ربوبی او راه ندارد؛ یعنی محال است امر تازه‌ای برای او یافت شود که پیش از آن نداشته است.
آیا صحیح است این تعبیرها را درباره خداوند، به معنای ظاهری آن معتقد باشیم؟
آیا اگر خداوند برای

رسانـدن یـک معنا از کنایه اسـتفادهمیکند، چنانکه در زبان عرب مرسوم است، بایـد آن را همان معنای ظاهری که در انسان به کار برده میشود دانست؟

آیا این عقیده، جز اثبات جسمانیّت برای خداوند، می‌تواند معنای دیگری داشته باشد؟

آیا آیات دیگر مانند:(

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيءٌ

) و دلایـل عقلی که جسم بودن را از خدانـد منتفی می‌دانـد؛ ما را به معنای کنایی راهنمایی نمیکنـد؟ چنان‌که اهل‌بیت پیامبر: که از همه صحابه به حقایق قرآن داناترند، بیان فرمودهاند.

ممکن است سؤال شود: اگر ذات خداونـد پیراسـته از چنین حالاتی است، چرا خداونـد در قرآن مجید با برخی از این صـفات، چون خشم وغضب و

ص: ۱۱۱

نسیان، توصیف شده است؟

در پاسخ باید گفت: مقصود واقعی از این آیات، معنی کنایی آن‌ها است و علت این که این الفاظ درباره خداوند به کار می‌رود این است که ذات او اگرچه از این حالات و دگرگونی‌ها پیراسته است، امّا آثار آن‌ها- که کیفر و پاداش است- از ساحت او دور نیست. به عبارت دیگر مقصود از خشم خدا بر افراد

کافر جز همان اثر خشم که مؤاخذه و کیفر باشد، چیز دیگری نیست.
مثل همین سخن را می‌توان در باره رضای خدا نیز گفت که مقصود از رضایت در باره فردی، جز پاداش نیک، چیز دیگری نیست و منظور از این که خداوند از بندگان خود راضی است، این است که چون آنان به دستورهای الهی گوش فرا می‌داده‌اند، همگی پاداش خواهد داشت.
امام جعفر صادق در این باره می‌فرماید:
«غَضَبَ اللَّهِ عِقَابُهُ وَ رِضَاهُ ثَوَابُهُ (۱)؛ خشم خدا کیفرهای او و خشنودی او پاداش اوست.
از لوازم دیگر آن، تغییر و احتیاج است که از صفات ذاتی ممکن می‌باشد نه از صفات خداوند که خالق همه چیز و همه کس می‌باشد.

۱- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۶۳

ص: ۱۱۳

افزون بر آنچه گذشت، تعجب از چیزی حاصل می‌شود که نسبت به آن جهل وجود داشته باشد و سپس آشکار گردد، پس آیا خداوند در ابتدا، نسبت به اموری که موجب تعجب و خنده او می‌شود(العیاذ بالله) جاهل بوده است؟

نتیجه

آنچه ذکر گردید، دیدگاه بزرگان وهابیت همچون ابن‌تیمیّه، ابن‌قیّم، محمد بن

ص: ۱۱۴

عبدالوهاب و دیگر سران وهابیت درباره یکی از اساسیترین اصول اساسی اسلام(توحید نظری) بود که از معتبرترین کتاب‌های اعتقادی آنان ارایه گردید.

البته ما از روایات مورد قبول آنان در این موضوع استفاده نکردیم تا اشکال شود روایات، مشکل سندی و دلالی دارد.

علت اساسی انحراف وهابیت از توحید ناب اسلامی، دوری و فاصله گرفتن از اهل بیت پیامبر(ص) است.

پیامبر اسلام(ص) بنابر روایات معتبر و مورد قبول شیعه و اهل سنت، به ویژه روایت «ثقلین»، اهل‌بیت: را در کنار قرآن، مرجع مسلمانان معرفی نموده است:

«انّی قد ترکت فیکم ثقلین، آحدهما اکبر الآخر: کتاب اللّه عزّوجلّ حبلٌ ممدود من السماء الی الارض، و عترتی اهل بیتی، ألا

انّهما لن یفترقا حتّی یردا عَلَیَّ الحوض؛

من در میان شما دو چیز گرانمایه و پر ارزش، به یادگار می‌نهم که یکی از آن دو، بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خداوند- عزّوجلّ- که ریسمانی کشیده شده از آسمان به زمین است و عترت خود که همان اهل‌بیت من می‌باشند. آگاه باشید که این دو، هرگز از هم جدایی نپذیرند تا آن که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. (۱)

۱- مسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵۴، ح ۱۱۲۱، دارالفکر.

ص: ۱۱۶

دوری از مکتب اهل‌بیت: سبب شد که وهابیت در مورد خداوند متعال به «تشبیه» بگروند، چه این‌که برخی از فرقههای دیگر، به «تعطیل شناخت» روی آوردند.

وهابیت- همانگونه که

ذکرشد- خدای سبحان را بدون لحاظ تنزیه، در حدّ ممکنات تنزّل داده، می گوید:

«نه تنها ذات و صفات ذاتی خدا قابل شناخت حصولی و حضوری است بلکه می توان خداوند را با همین چشم ظاهری دید»!

آنـان بـا تمسّـک به آیـات متشابه قرآن، به این دام خطرناک گرفتار شدنـد، تا جایی که برای خـدای سـبحان، اعضا و جوارح مادی معتقد

شدند. (۱) پیروان مذهب تعطیل نیز به سبب دوری از مکتب اهل‌بیت:، هر گونه معرفتی را نسبت به خدای سبحان مسدود می دانند و گروهی از آنان با تمسّک به آیه(

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ

) (۲)، در تنزیه مبالغه کرده، می‌گویند: اطلاق واژه «شیء» بر خدای سبحان جایز نیست و اطلاق اوصاف کمال مانند علم، قدرت و حیات نیز بر خداوند روا نیست، چون موجب اثبات مثل برای اوست.

این گروه، گرچه به تنزیه ذات حق شهرت یافته‌اند، لیکن تنزیه آنان نیز آمیخته با تشبیه است. پس مذهب اعتزال نه از گزند تعطیل منزّه و نه از آسیب تشبیه مصون است.

توحید از دیدگاه مکتب اهل‌بیت:

۱- همان

۲- سوره شوری، آیه ۱۱

شیعه، به پیروی از امامان معصوم:، خـدای متعال را از تمام اوصاف و ویژگی جسـمانی و ممکنات پاك و منزّه می دانـد و می گوید: هیـچ چیزیماننـد خداونـد نیست. او دارای حـدود و نهایت نیست و با حواس قابل درك نیست. چیزی بر او احاطه نـدارد بلکه او بر همه چیز احاطه دارد.

امّا صفاتی همچون استوای بر عرش، ید، وجه، و ... که در

برخی از آیات ذکر شـده، به حکم برهان عقلی و دلایل ادبی، به صورت کنایی اسـتعمال شده است. (۱) مرحوم صدوق در این باره می گوید:

«اعتقادنـا فی العرش انّه جمله جمیع الخلق، قـال الشـیخ المفیـد العرش فی اللّغه هو الملـک، فعرش الله تعـالی هو ملکه و اسـتواله علی العرش هو استیلاؤه علی الملک (۲)؛

عقیـده مـا دربـاره عرش، عبـارت است از خلاصه تمام آفرینش، چنان که شـیخ مفیـد گفته است عرش در لغت، به معنای سـلطنت و اسـتوا به معنای استیلا و سلطه بر عالم ملک است.» (۳) درباره تأییـد مذهب حق و ابطال مذهب «تشبیه» و «تعطیل»، روایات فراوان و دقیقی از ائمه: وارد شده که برای نمونه، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- ر. ک: اوائل المقالات، ص ۵۶ و شرح تجوید ص ۲۲۶

۲- تصحیح‌الاعتقاد، ص ۵۶ و شرح تجوید ص ۲۲۶

۳- دیدهها و دریافتها، حسین رجبی، ص ۲۲۲

(ره)- درباره ید و دست، محمد بن مسلم می گوید:

از امام باقر(ع)، معنای آیه(

قَالَ یا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَی) (۱)

؛ ای ابلیس چه چیز موجب شـد تا از سـجده بر چیزی که با قـدرت خود آفریـدم امتناع ورزیدی؟ را پرسـیدم، فرمود: دست در کلام عرب، به معنای قدرت، توان و نعمت است؛ چنان که در آیه(

... وَ اذْکُرْ

۱- سوره ص، آیه ۷۵

عَبْدَنَا دَاوُ دَ ذَا الأَیْد) (۱)

و آیه(

وَ السَّمَاءَ بَنَیْنَاهَا بِأَیْیْد) (۲)

به معنای توانایی است. (۳)

۲- درباره رفت و آمد خدا، حسن بن فضّال می گوید: از امام علی بن موسی الرضا(ع) معنای آیه(

وَ جَاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا) (۴)

را پرسیدم. فرمود: «خداوند بزرگ بالاتر و پاک‌تر از توصیف به رفتن و آمدن است بلکه مقصود آن است که امر و دستور پروردگار می‌آید، در حالی که فرشتگان صف بسته‌اند». (۵) ۳- در تفسیر وجه، ابوحمزه می گوید: از امام باقر(ع) درباره آیه(

... کلُّ شیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (۶)

۱- همان، آیه ۱۷

۲- سوره ذاریات، آیه ۴۷

۳- (و آسمان را به قدرت خود بنا ساختیم.)، توحید، ص ۳۰(ره) و ۱۵۳، باب تفسیر قول الله عزّوجلّ(قَالَ یا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ ...)

۴- سوره فجر، آیه ۲۲

۵- توحید صدوق، ص ۱۵۳

۶- سوره قصص، آیه ۸۸

ص: ۱۲۳

پرسیدم، فرمود:

«هر چیزی نابود می‌شود جز وجه خـدا و خداوند بزرگتر از آن است که به صورت توصیف شود، بلکه معنای آیه این است که «کل شیء هالك الا دینه و الوجه الذی یوتی منه؛ هر چیزی نابود می شود جز دین او و صورت آنچه آورده می شود از آن دین.»

همچنین در برخی روایات آمده است که همه چیز نابود می‌شود جز راه حقی که برگزیده

است. (۱) در مورد تفسیر آیه(

كَلَّاً إِنهُمْ عَن رَّبهِمْ يَوْمَئذٍ لمَحْجُوبُون) (۲)

حسین بن فضال می‌گوید: از امام علی بن موسی الرضا(ع) پرسیدم، فرمود:

«انّ الله تبارک و تعالی لا یوصف بمکان یحل فیه فیحجب عنه فیه عباده ولکنه یعنی انهم عن ثواب ربهم لمحجوبون» (۳)

خداونـد بزرگ توصیف نمی‌شود به مکـانی که در او جای گیرد و بنـدگانش از او محجوب باشـند، بلکه مقصود آیه این است که گروهی از بندگان در روز قیامت، از ثواب پروردگار محجوب خواهند بود.

بنابراین خداونـد از قرار گرفتن در مکان منزّه است، زیرا مکان، محـدود به حـدود چهارگانه است و اگر خداوند مکان داشـته باشد، لازمه آن این است که او احاطه شده در مکان باشد، در صورتی که طبق فرمایش امام صادق(ع):

۱- توحید صدوق، ص ۱۴۹

۲- سوره مطففین، آیه ۱۵

۳- عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۱۲۶

ص: ۱۲۵

«هو بکل شیء محیط بالاشراف و الاحاطه و القدره لا یعزب عنه مثقال ذره فی السّماوات و لا فی الارض و لا اصغر من ذلک و لا اکبر بالاحاطه و العلم لا بالذات» (۱)؛

و بر هر چیزی احاطه و قدرت دار هیچ ذره ای از احاطه خدا در آسمانها و زمین پنهان نمی ماند و این احاطه علمی است نه ذاتی.

خداوند نه جسم دارد و نه صورت.

۱- همان ص ۱۲۵

امام صادق(ع) به علی بن حمزه فرمود:

«سبحان من لایعلم أحد کیف هو الا هو لیس کمثله شیء و هو السّمیع البصیر لا یَحَدُّ و لا یَحَسَّ و لا یَجَسَّ و لا یَمَسَّ، و لا تُدرِکه الحواس و لا یحیطُ به شیء لا جِسم و لا صوره

؛ (۱) منزّه است کسی که هیچ کس نمی‌داند چگونه است جز خود او، او مانندی ندارد، شنوا و بیناست، محدود و محسوس نیست، قابل لمس نیست و حواس او را درک نمی کنند. چیزی به او احاطه نمی‌یابد و او نه جسم دارد و نه صورت و ....»

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر(ع) پرسیدم: برخی روایت می‌کنند خداوند متعال آدم را مثل صورت خودش آفریده؟ فرمود:

«هی صورة محدثة مخلوقة اصطفاها الله و اختارها علی سائر الصور المختلفة فأضافها الی نفسه کما أضاف الکعبة الی نفسه و الروح الی نفسه فقال بیتی و قال: «نَفَختُ فِیهِ مِن روُحِی» (۲)؛

آن صورت پدید آمده و آفریده شده

۱- همان ص ۹۸

۲- همان ص ۱۰۲

است که خداونـد آن را بر دیگر صورت‌های آفریده شده برگزید و با نسـبت دادن به خود، آن را شـرافت بخشـید، چنان که کعبه و روح دمیده شده در آدم را به ذات خود نسبت داده است.

امام رضا(ع) می فرماید:

«للناس فی التوحیـد ثلاثه‌مـذاهب: نفی و تشبیه و اثبات بغیر تشبیه؛ فمذهب النفی لا یجوز و مذهب التشبیه لا یجوز، لان الله تبارك و تعالی لا یشبه شیء و السبیل فی

الطریقه الثلاثهٔ اثبات بلا تشبیه» (۱)؛

مردم در توحید، سه گروه‌اند: تعطیل، تشبیه و اثبات اوصاف بدون تشبیه؛ مذهب تعطیل و تشبیه هر دو نارواست.(و در ردّ مذهب تشبیه می فرماید) زیرا خداوند به هیچ نمی‌ماند، راه حق همان مذهب سوم است؛ یعنی اثبات صفات بدون تشبیه.» (۲)

۱- توحید صدوق ص ۱۰۷

۲- گفتنی است قسم سوم نیز خود دو قسم می شود: گاهی از جمع بین تشبیه و تنزیه، ترکیب اراده می‌شود و گاهی هماهنگی هر یک با دیگری به نحو بساطت مراد است.

ص: ۱۲۹

حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) بر امام دهم، حضرت علی بن محمد، هادی(ع) وارد شد و به ایشان گفت:

می‌خواهم دین خود را بر شما عرضه کنم، اگر مورد رضایت خداست، برای همیشه بر آن ثابت قدم باشم. امام اجازه فرمود. گفت:

«انّی اقول انّ الله تبارک و تعالی واحد لیس کمثله شیء خارج عن الحدّین حدّ الابطال و حدّ التشبیه و انّه لیس بجسم و لا صورۀ و لا عرض و لا جوهر، بل هو مجسّم الاجسام، و مصوّر الصّور و خالق الاعراض و الجواهر ...؛

من معتقدم خدای سبحان یکی است و مانند او هیچ چیزی نیست. او خارج از دو حدّ افراط و تفریط است.- افراط یعنی تشبیه بدون تنزیه و تفریط یعنی تنزیه صرف که همان تعطیل است- او جسم و صورت نیست، از جوهر و عرض منزّه است بلکه او جسم و صورت را می آفریند و خالق جوهر و عرض است ....

پس از این سخنان، امام هادی(ع) اعتقادات وی را تایید کرد و فرمود:

«یا أبا القاسم هذا و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه» (۱)

امام جعفر بن محمد، صادق(ع)، در ردّ تشبیه، تعطیل و ترسیم چهره حق فرمود:

«ان المذهب الصحیح فی التوحید ما نزل به القرآن من صفات الله عزوجل، فانف عن الله البطلان و التشبیه، فلا نفی و لا تشبیه، هو الله الثابت

۱- توحید صدوق، ص ۸۱، باب ۲، حدیث ۳۷

الموجود ... (۱)؛

مذهب حق در توحید همان است که در قرآن از صفات عزوجل آمده است. پس تعطیل و تشبیه را از خدا نفی کن.»

سپس آن حضرت در مقام توضیح فرمود:

«خداونـد جسم نیست، صورت و محسوس نیست، حس نمی‌شود، عقول نمی‌تواننـد او را ادراک کنند، گذشت روزگاران از او نمی کاهد، زمان او را تغییر نمی‌دهد، او بدون عضو، بصیر و سمیع است.»

حضرت علی(ع) خدای سبحان را چنین وصف می کند:

۱- توحید صدوق، ص ۱۰۲، باب ۶، ح ۱۵

«مَا وَحَّدَهُ مَنْ كَيَّفَهُ وَ لا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ وَ لا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَ لا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ فَاعِلٌ لا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ مُقَدِّرٌ لا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ غَنِيٌ لا بِاسْتِفَادَةٍ لا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ وَ لاتَرْفِدُهُ الأَدَوَاتُ سَبَقَ الأَوْقَاتَ كَوْنُهُ وَ الْعَدَمَ وُجُودُهُ و ... (۱)

به توحید نرسیده کسی که برای او کیفیت قایل شود- چون تکیّف داشتن، مستلزم تثنیه و ثنویّت است و با توحید منافات دارد- و کسی که برای او مثال قرار دهد، به حقیقت او پی نبرده است- چون در قرآن درباره توحید آمده است:(

لیس کمثله شیء

) (۲)؛ پس برای خدا تمثیل نمودن به خطا رفتن و به غیر او رسیدن است- و هر کس خداوند را شبیه چیزی بداند، به مقصد نرسیده است- اگر به گونه‌ای خدا را وصف کند که تشبیه لازم آید، مخلوق، او را قصد کرده است، نه خود او را، چون او شبیه هیچ چیزی نیست؛ لذا مبتلای به تشبیه در مسیر معرفت خدا حرکت نکرده و مقصد را گم کرده است- و آن کس که به او اشاره کند یا بخواهد او را در وهم و اندیشه خود آورد، او را قصد نکرده است.

موجودی که کنه ذات او شناخته شود، مصنوع و مخلوق است- و خدا قابل اکتناه نیست- و چیزی معلول است که قیام او به دیگری باشد، نه علّت آفرینش که به خود

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶

۲- سوره شوری، آیه ۱۱

قائم است. خدا آن گونه فاعل و به وجود آورنده امور عالم است که هرگز نیازمند وسیله نیست- بلکه چون اراده کند چیزی را بیافریند، آن چیز فوری از علم به عین تنزّل می‌کند و در خارج محقّق می شود:(إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ) (۱)؛ اندازه گیرنده‌ای که هرگز به جولان فکر نیاز ندارد. او شب و روز را مقدّر کرده، خورشید و ماه به تقدیر اوست، تقدیر و قدر همه عالم به دست اوست، لیکن هیچ یک از این‌ها با ابزار فکر و اموری مانند آن نیست- غنی است، امّا نه به نحو غنای نسبی و بالعرض مانند موجودات دیگر که بر اثر

۱- سوره یس آیه ۸۲

تحصیل چیزی که نیاز آن‌ها را بر طرف کرد غنی می‌شوند، او غنی است بدون آن‌که آن را تحصیل کرده باشد- همان گونه که فقر از صفات سلبی خداست، استغنا، یعنی داشتن چیزی که با آن فقر موجود برطرف شود، نیز از اوصاف سلبی اوست، بلکه غنا و بی نیاز بالعرض یا بالتبع نیز از ساحت قدس ربوبی به دور است.

اتّصاف خدای سبحان به غنا، از سنخ تشبیه و تنزیه است، زیرا وقتی گفتیم خداوند غنیّ است، تشبیه حاصل شده و آنگاه که او را متّصف به عدم نیازمندی به تحصیل کردیم، تنزیه پدید می‌آید.- نه زمان یار و همنشین او و نه ابزار و وسایل با او قرین است.

جمله‌های بعدی این خطبه نیز، در وصف خدای سبحان است که همگی، نشان دهنده اوج معرفت توحیدی است، بدون افراط و تفریط و بدون تشبیه مطلق و تنزیه محض.

از امام صادق(ع) درباره عرش و کرسی سؤال شد که آن‌ها چیستند؟ امام صادق(ع) در پاسخ فرمود: عرش در یک وجه، تمام خلق و کرسی ظرف آن می‌باشد و در وجه دیگر عرش، همان علمی است که خداوند پیامبران و

حجّت‌های خود را بر آن آگاه ساخته و کرسی، همان علمی است که خداوند هیچ‌یک از پیامبران و حجّت‌های خود را بر آن آگاه نکرده است. (۱)

۱- عن الصادق(ع) انّه سئل عن العرش و الکرسی ما هما فقال: العرش فی وجه هو جمله الخلق و الکرسی وعاؤه و فی وجه آخر العرش هو العلم الذی اطّلع الله علیه الانبیاء و رسله و حججه و الکرسی هو العلم الذی لم‌یطّلع علیه احدٌ من انبیاء و رسله و حججه.(فیض کاشانی، الصافی، ج ۱، ص ۲۶۰)

بر اساس آموزههای مکتب اهل‌بیت:، عالمان و متکلّمان شیعه، از تشبیه و تعطیل در تبیین توحید، مصون ماندهاند.

عالم ربّانی، ابوجعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه، در تبین اعتقاد شیعه امامیه می‌فرماید:

«اعتقاد ما در توحید این است که خدای تعالی یکی است، و هیچ چیزی مثل او نیست، قدیم است و همیشه شنوا و بینا و دانا و درست‌کار و زنده و به امر خلایق قیام‌کننده و غالب و پاك از تمام معایب و توانا و صاحب غنا بوده و خواهد بود؛ نه موصوف به جوهر می‌شود و نه به جسم و نه صورت و نه عرض و نه خطّ و سطح و سنگینی و سبکی و قرار و حرکت و مکان و زمان و برتر است از همه صفت‌های آفریدگان و بیرون است از هر دو حدّ، حدّ ابطال و نیستی و حدّ تشبیه و مانند داشتن، و حق‌تعالی چیزی است نه مثل سایر چیزها و او یگانه است، جوف ندارد، فرزند نیاورده که وارثش شود، زاده نگردیده که دیگری شریك ملکش باشد، واحدی کفو او نبوده، نه او را مقابلی است و نه شبیه‌ای، و نه جفتی و نه مثلی، و نه نظیری و نه شریکی.

نمی‌یابد او را چشم‌ها و وهم‌ها. و او می‌یابد آنها را، و او را خواب نمی‌گیرد و او صاحب لطف و لطافت و

آگاهی است، خالق همه چیز است، نیست خداوندی مگر او، مخصوص او است آفرینش و فرمان، تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ.» (۱)

۱- اعتقادات شیخ صدوق/، ترجمه حسنی، ص ۱۶، باب دوم در صفات ذات و افعال.

عبادت خدا یا توحید عملی در مسلک وهابیت

اشاره

آن‌چه تا کنون مورد بحث و بررسی قرار گرفت، مربوط به «توحیـد نظری وهابیت» بود امّا این بخش، درباره «توحید عملی وهابیت» است.

مقصود از توحیـد عملی، رفتار موحّـِدانه است. به این معنی که انسان در برخورد با خداوند متعال، به گونه‌ای عمل کند که مقتضای باور و

اندیشه او است. (۱) یکی از جلوه‌های توحید عملی، «توحید در عبادت» است. در این جا، سخن از اعتقاد خاصی نیست بلکه مقصود آن است که انسان، عمل خاصی مانند نماز، روزه و دیگر اعمال عبادی را بر اساس اعتقادات توحیدی خود و هماهنگ با آن‌ها انجام دهد،

۱- المیزان ج ۳ ص ۲۴۷

یعنی تنها خدای یگانه را بپرستد و از پرستش چیزهای دیگر خودداری ورزد.

جایگاه توحید عبادی

«توحیـد در عبـادت»، اصـل مشترک همه ادیـان توحیـدی و آسـمانی است. در حقیقت هـدف نهایی از بعثت پیامبران الهی، تـذکّر و یادآوری این اصل بوده است، بنابراین بیش از هر چیز دیگر درباره آن سرمایه گذاری کرده‌اند. قرآن کریم می‌فرماید:

(وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُواْ اللَّهَ وَ اجْتَنِبُواْ الطَّغُوتَ) (۱)؛ در میان هر امّتی، پیامبری را بر انگیختم تا به مردم بگویـد خدا را بپرستید و از پرستش طاغوت دوری گزینید.

همچنین می فرماید:

(قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلى كَلِمَةٍ سَوَاءِ بَيْنَنَا وَ

۱- نحل: ۳۶

بَیْنَکمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشرِکَ بِهِ شَیًا) (۱)

؛ بگو: ای اهل کتاب، بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی شریک او قرار ندهیم.

از جمله جهات اهمیت و امتیاز این بخش از توحید عملی بر توحید نظری(توحید ذاتی، صفاتی و افعالی) این است که در توحید عبادی گفته می‌شود: غیر از خدا هیچ‌کس معبود

۱- آل عمران: ۶۴

نیست، چه به نحو استقلال و چه به نحو مظهریّت؛ همه مسلمانان هر روز در نماز، چندین بار می گویند:(إِیَّاکَ نَعْبُدُ) (۱)
؛ تنها تو را می‌پرستیم و غیر خـدا، هر چیز و هر کس باشـد، جز وظیفه بنـدگی سـمتی نـدارد. در توحیـد نظری این چنین نیست بلکه اوصـاف و افعـالیماننـد علم، حیـات، قـدرت، خـالقیّت و مـالکیّت به غیر خـدا نیز اسـناد داده می‌شود، گر چه در تحلیل نهایی، این اوصـاف و افعـال از خداونـد است و دیگران، به عنوان مظهر علم و حیـات و امثـال آن می باشـد ولی در مورد عبادت حتّی به عنوان مظهریّت هم برای دیگران سهمی نیست یعنی هیچ موجودی، کوچک‌ترین صلاحیّت و شایستگی ندارد تا بتوان آن را به

۱- فاتحه: ۵

عنوان معبود تلقّی نمود. (۱)

وهابیت و توحید عبادی

متأسفانه فرقهٔ وهابیت، در این موضوع اساسی با همه مسلمانان به مخالفت برخاسته و دایره عبادت را گسترش دادهاند تا جایی که بسیاری از اعمالی که در نظر عموم مسلمانان جایز، بلکه مستحب و پسندیده به شمار می‌آید،

۱- توحید در قرآن، ص ۵۱۶

حرام و موجب شرک می‌دانند.
عبادت از نگاه وهابیت عبارت است از:
«من قصد فی مخلوق لجلب منفعه او دفع مضره فقد اتخذه الهاً؛
هرکس غیر خدا را برای جلب منفعت و دفع مفسده قصد کند، او را عبادت کرده است.
محمد ابن عبدالوهاب می گوید: در صدر اسلام از «اله» قصد دعا، نذر، ذبح، و غیر این‌ها را می‌فهمیدند، نه معنای خالقیّت، رازقیّت، مدبّر و ... از سویی دیگر می گوید:
«هرعقیده یا گفتار یا عملی که ثابت شود از جانب شارع مأمورٌ به یا مورد پسند است، همچنین هر چیزی که نهی یا مذمّت آن از سوی شارع ثابت شود، عبادت به شمار میآید.» (۱)
در کتاب‌های وهابیان، به پیروی از بنیان گذار این مکتب، از دو نوع توحید نام برده شده است: «توحید ربوبی» و «توحید الوهی».
توحید نخست را به «توحید

۱- کشف الشبهات، ص ۲

در خالقیّت» و توحید دوم را به «توحید در عبادت» و «پرستش» تفسیر می کنند، و یادآور می‌شوند که:
همـۀ فرقه‌های اسـلامی، توحیـد در خالقیت را پذیرفته و به خالقی جز خدا قائل نیسـتند ولی در الوهیت، گرفتار شـرک شده‌اند، زیرا کارهای آنان مانند توسل به پیامبران و صالحان و یا استغاثه و استمداد از آنان و یا طلب شفاعت از پیامبران،

پرستش پیامبران است و از این جهت، با مشرکان عصر رسالت یکسان و همگام هستند و اگر توحید در ربوبیت برای نجات از عذاب کافی بود، همه مشرکان عصر رسالت اهل نجات بودند. (۱) زیرا آن‌ها همه مراتب توحید ذاتی و صفاتی چون توحید در خالقیت، ربوبیت و ... را قبول داشتند و آنچه پیامبر اسلام از آنها میخواست، توحید در عبادت بود. (۲) نقد: در ردّ این دیدگاه، ابتدا به طور اجمال باید گفت:

اوّلًا: هیچ دلیلی وجود ندارد که واسطه قرار دادن انبیا و اولیا الهی عبادت باشد، زیرا عبادت در لغت، به معنای نهایت خضوع و تذلّل

۱- فتح المجید، عبدالرحمان بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب(م: ۱۲۸۵)، ص ۲(ره) و ۲۰

۲- کشف الشبهات، ص ۲

است (۱) و در اصـطلاح شـرع و متشرّعه، به معنـای پرسـتش موجودی است که به عنوان خـالق یا مـدبّر جهان و مؤثّر در سرنوشـت انسان، شناخته می‌شود. (۲) ثانیاً: اگر توسل به انبیا و اولیا عبادت باشد، نباید بین حیات و مرگ آنان تفاوت و

۱- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۹۲

۲- کلام تطبیقی، ص ۱۰۲

فرقی وجود میداشت و باید در هر دو صورت، عبادت محسوب می گردید، در حالی که بزرگان اهل‌سنّت، توسل در حال حیات را قبول دارند و آن را مشروع و مخالف با توحید نمی‌دانند.(به زودی به مواردی از آنها اشاره خواهد شد.)

تمام سخن وهابیت این است که مسلمانان نباید مظاهر و نشانههایی که حکایت از توجه، احترام، تعظیم و غیر آن دارد را برای غیر خدا انجام دهند، همچون ساخت بارگاه برای قبور، روشنکردن چراغ در آنجا، نماز خواندن و تبرّک جستن نزد قبور؛ زیرا به اعتقاد آنان این موارد یا شرک یا منتهی به شرک و یا بدعت است.

اساس حرف آنان همین نکته است که می گویند: مردگان، حتی پیامبر اسلام(ص) پس از مرگ،

هیچ‌گونه تأثیر، سود و زیانی ندارند، بدین جهت نباید از آنان چیزی درخواست نمود و طلب شفاعت کرد. بر این اساس، اصول و پایه افکار وهابیت عبارت است از:

۱- توسل به اولیای الهی شرک است؛

۲- تبرّک به آثار اولیای الهی شرک است؛

۴- عجز و قدرت، مرز توحید و شرک است؛

ص: ۱۵۰

۵- اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خدا شرک است؛

۶- درخواست کارهای خارق‌العاده، موجب شرک است؛

(ع)- درخواست شفاعت از غیر خدا شرک است؛

۸- دعوت و ندای انسان‌های صالح، پرستش آن‌ها است.

توسل به اولیاء

یکی از مسائلی که وهابیت آن را در تضادّ با توحید در عبادت و شرک می‌دانند، توسل به اولیا و انبیا است. یعنی اگر کسی برای درخواست حاجت از خداوند، آنان را واسطه قرار دهد، از دیدگاه وهابیها مشرک است. آنان حتی هر نوع حرکت و سکون اهلتوحید را- که به منظور احترام به انبیا و اولیا انجام میگیرد،

شرک میخوانند. بارزترین شاهد بر این مدّعا، برخورد تند و خشن ماموران وهابی با زائران حرمین شریفین میباشد.

از محمد بن عبدالوهّاب در کتاب «التوحید» نقل شده که پس از ذکر آیه شریفه(أُوْلَئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلیَ رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ أَیهُمْ أَقْرَب ...) (۱)

گفته است: این آیه، ردّ

۱- اسراء: ۵۷. «کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای(برای تقرّب) به پروردگارشان می‌جویند.»

بر مشرکانی است که افراد صالح را می‌خوانند. در این آیه بیان شده که این، شرک بزرگتر است. (۱) نیز صنعانی در کتاب «تطهیرالاعتقاد» گفته است:

«من توسّل بمخلوق فقد اشرک مع الله غیره و اعتقد ما لایحلّ اعتقاده کما اعتقد المشرکون فی الاوثان (۲)؛ کسی که توسل جوید به مخلوقی، با خدا غیر او را شریک قرار داده است و اعتقاد پیدا کرده است چیزی را که حلال نیست، همانگونه که مشرکین در مورد بتها اعتقاد داشتند.»

همچنین ابن‌تیمیّه میگوید:

از جمله عبادتها دعا است، پس هر کس آفریدگان خدا؛ چه مردگان و چه زندگان را بخواند و از آنان فریادرسی بخواهد؛ در دین بدعت گذاشته و به پروردگار جهانیان شرک ورزیده و جز راه مؤمنان را پیروی کرده است و هرکس خدا را به(واسطه) آفریدگانش بخواند، یا او را به آفریدگانش سوگند دهد؛

۱- التوحید، محمد ابن عبدالوهاب، ص ۲۵. «آیه الاسراء بین فیها الردّ علی المشرکین الّذین یدعون الصالحین ففیها بیان أنّ هذا هو شرک، الشرک الاکبر.»

۲- کشف الارتیاب، ص ۲۵۱

در دین بدعتی گذاشته که خداوند هیچگونه اجازه و فرمانی برای آنان نداده است. (۱)

نقد: توسّل در لغت عبارت است از انجام دادن عملی تا موجب نزدیکی به خدا گردد (۲) و در اصطلاح عبارت است از اینکه بنده

۱- قاعدهٔ جلیلهٔ فی التوسل و الوسیلهٔ، احمد بن عبد الحلیم بن تیمیّهٔ الحرّانی، أبو العباس، المکتب الإسلامی- بیروت- ۱۳۹۰(ره)-۱۹۷۰، تحقیق: زهیر الشاویش، ص ۷۸

۲- العین، ماده وسل

چیزی یا شخصی را نزد خداوند واسطه قرار دهد تا وسیله قربش به خدا باشد. (۱) وسیله بر دو قسم است:
اموری مانند آب و غذا که وسیله رفع تشنگی و گرسنگی است.
امور معنوی مانند این که گناهکاری خداوند را به مقام و جاه یا حقیقت پیامبر(ص) قسم میدهد تا از گناهش بگذرد.
در هر دو صورت، وسیله لازم است. زیرا خداوند متعال جهان آفرینش را بر اساس نظام علّت و معلولی و اسباب و مسبّبات، آفریده تا نیازمندی‌های طبیعی بشر با عوامل و اسباب عادی برآورده گردد. فیوضات معنوی خداوند، همچون هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظام خاصی بر انسان‌ها نازل می شود.

۱- تفسیر روح المعانی، آلوسی، ۶/ ۲۴(ره)- ۲۸(ره)

همان‌گونه که در عالم ماده نمی توان گفت: چرا خداوند متعال زمین را با خورشید نورانی کرده و خود بی‌واسطه به چنین کاری دست نزده است؟ در عالم معنا نیز نمیتوان گفت: چرا خداوند مغفرت خویش را به واسطه اولیای الهی، شامل حال بندگان می‌کند؟ بنابراین فعل خداوند، دارای نظامی است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش

ص: ۱۵۶

اعتنایی نداشته باشد، گمراه است. به همین جهت خدای متعال، گناهکاران را ارشاد فرموده که رسول خدا(ص) را واسطه قرار دهند و علاوه بر اینکه خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند برای ایشان مغفرت بخواهد:

(وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا)

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند(و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذاردند)، نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خداوند را توبه پذیر و مهربان

می‌یافتند.

همچنین در آیه دیگری می‌فرماید:

(یَاَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ اتَّقُواْ اللَّهَ وَ ابْتَغُواْ إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جَاهِدُواْ فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون) (۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از(مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرّب به او بجویید! و در راه او جهاد کنید، باشد رستگار شوید.

«وسیله»، در مفهوم لغویش به معنای هر چیزی است که

۱- مائده: ۳۵

باعث تقرّب می گردد. شفاعت پیامبران، امامان و بندگان صالح خدا، باعث تقرّب به پروردگار می گردد و در مفهوم وسیع توسّل قرار می گیرد، همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آن‌ها، زیرا همه این‌ها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد، حتّی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران، امامان و صالحان- که نشانه علاقه به آن‌ها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد- جزء این مفهوم وسیع است.

لازم به تذکّر است که هرگز منظور این نیست که چیزی را از شخص پیامبر یا امام به صورت مستقل تقاضا کنند، بلکه منظور این است که با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها(که خود نوعی

احترام و اهتمام به موقعیت آن‌ها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را بخواهند. این معنی نه بوی شرک می‌دهد و نه بر خلاف دیگر آیات قرآن است.
از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده می‌شود وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او، به هیچ‌وجه ممنوع نیست و با

توحید منافات ندارد، در آیه ۶۴ سوره نسا می‌خوانیم:

(وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيما)

و نیز در سوره یوسف می‌خوانیم:

(قَالُواْ يَأَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيم) (۱)

برادران یوسف از پدر تقاضا کردند در پیشگاه خداوند برای آن‌ها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت.

از روایات گوناگونی که از طریق شیعه و اهل تسنن وارد شده نیز به خوبی استفاده می‌شود توسل به انبیا و اولیا، هیچ‌گونه اشکالی

۱- یوسف: ۹۷ و ۹۸

ندارد، بلکه کار خوبی محسوب می‌شود.

این روایات بسیار فراوان است و در کتاب‌های زیادی نقل شده و ما به عنوان نمونه، به چند قسمت از آن‌هایی که در کتاب‌های معروف اهل تسنن آمده، اشاره می‌کنیم:

۱- در کتاب «وفاء الوفا»، تألیف دانشمند معروف سنّی «سمهودی»، چنین

آمده است:

«مـدد گرفتن و شـفاعت خواسـتن در پیشـگاه خداوند از پیامبر(ص) و از مقام و شخصـیت او، هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم پس از رحلتش، هم در عالم برزخ، و هم در روز رسـتاخیز،(سـپس روایت معروف توسّل آدم به پیامبر اسـلام(ص) ار از عمر بن خطاب نقل کرده که:) آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسـلام در آینـده داشت، به پیشـگاه خداوند چنین عرض کرد:

یا رب اسئلک بحق محمد لما غفرت لی (۱)

خداوندا به حق محمد(ص) از تو تقاضا می‌کنم من را ببخشی.

سپس حـدیث دیگری از بزرگان اهل تسـنن، از جمله «نسایی» و «ترمـذی»، به عنوان شاهـد برای «جواز توسّل به پیامبر(ص) در حال حیات» نقل می‌کند که خلاصه آن این است:

«مرد نابینایی تقاضای دعا از پیامبر(ص)، برای شفای بیماریش کرد، پیامبر به او دستور داد چنین دعا کند:

اللهم انّی اسئلک و اتوجّه الیک بنبیک محمد نبی الرحمهٔ یا محمد انی توجهت بک الی

۱- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۱۳۷۱. در کتاب التوصل الی حقیقـهٔ التوسل، ص ۲۱۵، این حـدیث فوق را از دلائل النبوهٔ، تالیف بیهقی نیز نقل نموده است.

ربی فی حاجتی لتقضی لی اللهم شفعه فی (۱)

خداونـدا من از تو به خاطر پیامبرت، پیامبر رحمت، تقاضا می‌کنم و به تو روی می‌آورم. ای محمد! به وسـیله تو به سوی پروردگارم برای انجام حاجتم متوجه می‌شوم. خداوندا او را شفیع من ساز.

سپس درباره جواز توسّل به پیامبر(ص) پس از وفات، چنین نقل می‌کند: مرد حاجت‌مندی در زمان عثمان، کنار قبر پیامبر(ص)

۱- وفاء الوفا، ص ۱۳۷۲.

آمد و نماز خواند و چنین دعا کرد:

«اللهم انی اسئلك و اتوجه الیك بنبینا محمد(ص) نبی الرحمه، یا محمد انی اتوجه بك الی ربك ان تقضی حاجتی» (۱)

خداونـدا از تو تقاضا می‌کنم و به وسـیله پیامبر ما محمد(ص)، پیامبر رحمت، به سوی تو متوجه می‌شوم. ای محمد، من به وسـیله تو متوجه پروردگار تو می‌شوم تا مشکلم حل شود.»

سپس اضافه می‌کند: چیزی نگذشت که مشکل او حل شد. (۲) ۲- نویسنده کتاب «التوصل الی حقیقهٔ التوسل» که در موضوع توسّل بسیار سخت‌گیر است، ۲۶ حـدیث از کتاب‌هـا و منـابع گونـاگون نقل کرده که جواز توسل در آن‌ها منعکس است، گر چه نامبرده سعی می‌کند در اسناد این احادیث خدشه وارد کند، ولی واضح است هنگامی که در یک موضوع روایات زیادی وارد شود و به

۱- همان

۲- همان

حدّ تواتر برسد، جایی برای خدشه در سند آن حدیث باقی نمی‌ماند و خوشبختانه روایاتی که درباره توسل در منابع اسلامی وارد شده، ما فوق حدّ تواتر است.

همچنین «بیهقی» نقل می‌کند: در زمان خلافت خلیفه دوم، سالی قحطی شد، بلال به همراهی عده‌ای از صحابه، کنار قبر پیامبر آمد و گفت:

«یا رسول اللَّه، استسق لامتک ... فانهم قد

هلکوا»؛ (۱)

ای رسول خدا! از خدایت برای امتت باران بخواه ... که ممکن است هلاک شوند.

حتی از ابن حجر مکّی در کتاب «الخیرات الحسان» نقل می‌کند: امام شافعی در ایامی که در بغداد بود، به زیارت ابوحنیفه می‌رفت و در رفع نیازهایش به او متوسّل می‌شد! ۲

نیز در صحیح «دارمی»، از «ابی الجوزاء» نقل می‌کند: سالی که در مدینه قحطی شدیدی واقع شد، بعضی به «عایشه» شکایت کردند، او به آنان سفارش کرد بر فراز قبر پیامبر روزنه‌ای در سقف ایجاد کنند تا به برکت قبر پیامبر، از طرف خدا باران نازل شود، چنین کردند و باران فراوانی آمد!

آلوسی در تفسیرش، قسمت‌های

۱- التوصل ... ص ۲۵۳.

زیـادی از این احـادیث را نقـل کرده و پس از تجزیه و تحلیلی طولانـی و حتی سـخت‌گیری در بـاره احادیث توسّل، در نتیجه‌گیری ناگزیر به اعتراف شده و می‌نویسد:
«پس از تمام این گفت‌وگوها، مانعی در توسّل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر(ص) نمی‌بینم، چه در حال حیات پیامبر و چه پس از رحلت او ... توسّل جسـتن به مقام غیر پیامبر در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد، به شرط این که او حقیقتاً در پیشگاه خدا، مقامی داشته باشد.» (۱)
ابن حجر مکّی در کتاب

۱- روح المعانی، ج ۴- ۶، ص ۱۱۴- ۱۱۵.

«صواعق»، از «امام شافعی»، پیشوای معروف اهل تسنن نقل می‌کند که او به اهل بیت پیامبر(ص) توسّل می‌جست و چنین می‌گفت:

آل النّبی ذریعتی و هم الیه وسیلتی

ارجو بهم اعطی غدا بید الیمین صحیفتی (۱) خاندان پیامبر: وسیله من‌اند. آن‌ها در پیشگاه او سبب تقرّب من می‌باشند. امیدوارم به سبب آن‌ها، فردای قیامت نامه عمل من به دست راست من سپرده شود.

همچنین قسطلانی، از بزرگان اهل سنّت می‌گوید:

«بر زائر رسول خدا(ص) سزاوار است که زیاد دعا و تضرّع و استغاثه، طلب شفاعت و توسّل به ذات پاک رسول خدا(ص) نماید ...»

(۲) نیز زینی دحلان میگوید:

«هر کس ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آنان را دنبال کند، در آن‌ها مقدار زیادی از توسّل به ذات مقدس را مییابد که کسی بر آنان ایراد نگرفته است، تا اینکه این منکران(وهابیان) آمدند، اگر قرار باشد نمونههای توسّل

۱- التوسل، ص ۳۳۹

۲- البدعهٔ فی مفهومها الاسلامی، ص ۴۵

را جمع‌آوری کنیم، کتابی عظیم می‌شود ...» (۱) تعجب از کسانی که این گونه توسّل را نوعی شرک می‌پندارند، در حالی که شرک این است که برای خدا، شریکی در صفات و اعمال او قائل شوند و این گونه توسل، هیچ وجه شباهتی با شرک ندارد.

وهابیها اصرار دارند بین حیات و وفات پیامبر و امامان

۱- الدرّ السنیه، ص ۳۱

فرق بگذارنـد، در حـالی که گذشـته از این‌گونه روایـات که بسـیاری از آن‌هـا به پس از وفـات مربوط است، از نظر یـک مسـلمان، پیـامبران و صالحـان پس از مرگ، «حیـات برزخی» دارنـد، حیـاتی وسـیع‌تر از عـالم دنیا، همان طور که قرآن درباره شـهیدان به آن تصریح کرده و می‌گوید:

(وَ لا تحْسَبنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَاتَا بَلْ أَحْیَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ) (۱)؛

(ای پیـامبر!) هرگز گمـان مبر کسـانی که در راه خـدا کشـته شدنـد، مردگاننـد! بلکه آنـان زنده‌انـد و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

پرسش‌هایی از منکران توسّل

اگر توسّل نامشـروع یا بـدعت یا شـرک می باشـد، بایـد بسـیاری از عالمانی که مـذاهب اهل سـنت را پی‌ریزی نموده‌اند را مشـرک بدانید، زیرا همان‌گونه که بیان شد، آنان

۱- آل عمران: ۱۶۹

توسّل را جایز می‌دانند.

همچنین باید صحابه‌ای را که به پیامبر(ص) متوسّل می‌شدند را مشرک بدانید، مگر ابوایّوب انصاری به قبر پیامبر(ص) متوسل نشد؟

مگر عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر متوسل نشد؟

اگر توسّل شرک است، چرا در قرآن آمده است که فرزندان حضرت یعقوب(ع) برای آمرزش گناهان نزد پدر رفته و او را واسطه قرار داده‌اند؟ پس

(نعوذ بالله) قرآن به شرک دستور داده است؟

اگر توسل شرک است، باید هنگام مراجعه گناهکاران نزد پیامبر(ص)، آنان را از این عمل نهی نموده و می‌فرمود: مستقیم از خداوند بخواهید.

اگر توسل شرک و نامشروع است، چرا بلال بن حرث، یکی از صحابی پیامبر(ص)، برای درخواست باران کنار قبر پیامبر آمد و از آن حضرت طلب باران کرد و به طور مستقیم از خداوند درخواست نکرد؟

اگر توسل ممنوع است، چرا پیامبر(ص) هنگام دفن فاطمه بنت اسد، خداوند را به حق پیامبران گذشته و حق پیامبری خودش سوگند داد؟ (۱) اگر توسل بدعت است، چرا پیامبر(ص) نابینایی را که جهت شفا یافتن به وجود مبارک آن

۱- وفا الوفا، ج ۳، ص ۸۸۹

حضـرت متوسـل شـده بـود، نهی نفرمـود؟ در حـالی کـه بر عکس، رسـول خـدا(ص) بـه او دعـایی آمـوخت کـه در آن، توسـل به پیـامبر(ص) و درخـواست شـفاعت از آن حضـرت نیز آمـده اسـت. (۱) اگر توسـل شـرک است، چرا حضـرت آدم(ع) بـه پیـامبر اسلام(ص)، پیش از خلقت ایشان متوسل

۱- سنن ترمذی، کتاب الدّعوات، باب ۱۱۸؛ سنن ابن ماجه، کتاب اقامه

شد؟ (۱) اگر توسل ممنوع است، چرا هنگام مراجعه عده‌ای نزد عایشه، آنان را کنار قبر پیامبر(ص) فرستاد تا برای رفع قحطی شدیدی که پیش آمده بود، به آن حضرت متوسل شوند؟ (۲) اگر توسل شرک است، چرا بزرگان اهل سنت همچون ابن حبّان، به قبر امام رضا متوسل می‌شدند؟ ابن حبّان می گوید:

«هر گاه مشکلی برای من پیش می‌آید، نزد قبر آن حضرت می‌روم و برای رفع مشکل دعا می کنم، برآورده می شود.» (۳) اگر صرف توسل و استمداد از غیر خدا شرک باشد، حتّی یک نفر موحّد در عالم وجود ندارد! زیرا هر انسانی در

۱- مستدرک، ج ۲، ص ۶۱۵

۲- مسند، احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۴۰

۳- الثقات، ابن حبان، ج ۸، ص ۴۵۷؛ مؤسسه الکتب الثقافیه، اوّل، ۱۳۹۳ ق.

این عـالم مـادی، بـا نیازهای مختلفی روبه‌رو می‌شود و چون خود به تنهایی نمی‌توانـد آنان را برطرف کنـد، از غیر خودش کمک و مدد می‌خواهد و این، استمداد از غیر خدا است و شرک محسوب می شود!

اگر توسل و واسـطه قرار دادن شـرک باشد، نباید بین زنده و مرده فرق گذاشت، زیرا ملاک توحید و شـرک آن است که موجودی را مستقل یا

غیر مستقل در اثر بدانیم نه حیات و مرگ را؟ زیرا از نگاه انسان موحّد، انسان با مرگ نابود نمی‌شود، بلکه حیات او در برزخ بیشتر است. امام غزالی می گوید:

از هر کسی که در حال حیات استمداد می‌شود، پس از وفاتش نیز می توان استمداد کرد.

اگر تعظیم و احترام به قبور پیامبر و ائمه:، به خاطر اظهار محبت و ارادت شرک و عبادت غیر خدا باشد، باید تعظیم پدر و مادر و استاد و بزرگان هم شرک باشد، در حالی که خداوند متعال در قرآن درباره احترام پدر و مادر فرموده:

(وَ اخْفِضْ هُما جَناحَ الذُّلِّ) (۱)

؛ و بال های تواضع خویش را از محبت و لطف در برابر آنان فرود آر.

پس روشن است که تعظیم و احترام، شرک نیست و گرنه خداوند دستور نمی‌فرمود. همچنین

۱– اسرا: ۲۴

هیچ مسلمانی آن را شرک نمی‌داند.
اگر توسل نامشروع بود، امام شافعی به اهل‌بیت پیامبر: متوسل نمی‌شد.
اگر توسل شرک بود، امام شافعی به قبر ابوحنیفه متوسل نمی‌شد. ابن حجر در این باره می‌نویسد:
«امام شافعی هنگامی که در بغداد بود، کنار ضریح ابوحنیفه حضور می‌یافت، زیارت می کرد و سپس برای

برآورده شـدن حاجت‌هـای خود، به او متوسل می‌شـد.» (۱) اگر توسل و اسـتعانت از غیر خـدا شـرک یا بـدعت باشد، چرا حضـرت موسی(ع) به خاطر درخواستی که قوم او داشتند به آنان نفرمود: شما با این درخواست، برای خداوند شریک قرار دادید!

(وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا يا مُوسَى ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرائِيلَ)؛ (۲)

هنگامی که بلا بر آن‌ها مسلّط می‌شد می‌گفتند: ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده رفتار کند، اگر این بلا را از ما برطرف سازی، قطعاً به تو ایمان می‌آوریم و بنی‌اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد».

پس معلوم می‌شود خواسته آنان از حضرت موسی(ع)، با توحید و یگانه‌پرستی منافات نداشته و بوی شرک از آن استشمام نمی‌شده است؛ زیرا قوم حضرت موسی(ع) به دلیل عهد

۱- شواهد الحق، ص ۲۴

۲- اعراف: ۱۳۴

و پیوندی که آن حضرت با خدا داشت(رسالت و نبوت و ولایت)، برای رفع گرفتاری و سختی‌ها به او متوسل می‌شدند، بدین جهت بنی‌اسرائیل گفتند:
«ای موسی! خدایت را برای ما بخوان، به سبب عهدی که با تو دارد، اگر این بلا را از ما دور کنی، به قطع به تو ایمان می‌آوریم.»
بنابراین اگر گرفتاری و مشکلی برای کسی پیش آید،

هیچ کس جز خداوند و یا کسی که با او پیمان نبوّت و ولایت دارد، نمی‌تواند آن را برطرف سازد.

اگر استغاثه و فریادرسی از غیر خدا شرک است، چرا پیروان حضرت موسی(ع) در گرفتاری‌ها از او کمک می‌خواستند.

حضرت موسی(ع) دید دو نفر با هم نزاع می‌کنند، یکی از طرفداران او و دیگری از دشمنان بود. مرد اسرائیلی از موسی(ع)- که پیامبر خدا(ص) و شخص نیرومندی بود- درخواست کمک کرد و گفت:

«ای پیامبر خدا، به فریادم رس و از دشمنی که می‌خواهد مرا بکشد، نجات ده.

حضرت موسی(ع) بی‌درنگ به کمک او شتافت و مرد قبطی را به قتل رساند. قرآن کریم به این واقعه اشاره نموده و می‌فرماید:

(وَ دَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلی حِینِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها

فَوَجَدَ فِيها رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِى مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِى مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ). (۱)
و داخل شـهر شد بی‌آنکه مردمش متوجّه باشـند. پس دو مرد را با هم در زدوخورد یافت: یکی، از پیروان او و دیگری از دشمنانش [بود] آن کس که از پیروانش بود، بر ضدّ کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست. پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت.
وهابیان می گویند: پیامبر

۱- قصص: ۱۵

اسلام(ص) از دنیا رفته و پس از مرگ، گفتار ما را نمی شنود! اگر چنین است، چرا در تشهد نماز خطاب به آن حضرت سلام داده می‌شود: «السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته»؟

اگر مرده‌ها سخن زنده‌ها را نمی‌شنوند، چرا در روایات آمده است: هرگاه به زیارت مرده‌ها رفتید، با آنان این گونه سخن بگویید:

«السلام علیك یا اهل الدیار من المؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون ...» (۱)

آیا عقیـده به این که انسان پس از مرگ، هیچ سـخنی نمی‌شـنود، مخالف روایاتی نیست که در صـحیح بخاری آمده که پیامبر(ص) فرمود:

«شخصی که از دنیا رفته، صدای کفش مردمی را که برای تشیع جنازه‌اش آمده‌اند را می‌شنود. (۲)

۱- صحیح مسلم

۲- صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب المیت یسمع خفق النعال، توسل و رابطه آن با توحید، حسین رجبی، ص ۳۸- ۴۷

ص: ۱۸۳

شفاعت

وهابیان، مسلمانان دیگر را در مورد شفاعت، شرک‌آلود میدانند. مهم‌ترین مسئله مورد اختلاف درباره شفاعت، به درخواست شفاعت از شافعان بازمی‌گردد.

درخواست شفاعت از شافعان- چه در حال حیات و چه پس از مرگ آنان- از نظر مسلمانان امری جایز و مشروع است ولی به اعتقاد وهابیان،

امری نامشروع بلکه شرك است.

آنان شفاعت را تنها در صورتی صحیح می‌دانند که انسان مستقیم از خداوند بخواهد که پیامبر(ص) و دیگر کسانی که در شفاعت مأذون می‌باشند، در حق انسان شفاعت کنند. ابن تیمیّه می گوید:

«از پیامبر به جهت نزدیکی به خدا می خواهم تا شفیع من در این امور باشد. این، از کارهای مشرکان است» (۱) نیز محمد بن عبدالوهاب می گوید:

«درخواست شفاعت تنها باید از خدا باشد نه شافعان؛ یعنی باید گفت: بار خدایا! محمد را در حق ما در روز قیامت شفیع گردان ...». (۲)

او در رساله «کشف الشّبهات»، مسلمانان را به دو دلیل، بدتر از بت‌پرستان زمان جاهلیت می‌شمرد و تصریح می کند: با این که آن‌ها نه به معاد اعتقاد داشتند، نه نماز می‌خواندند و نه چیزی از

۱- زیاره القبور ص ۱۵۶

۲- الهدیه السنیه ص ۴۲

فرایض اسـلام را به‌جا می‌آوردنـد، پیامبر اسـلام(ص) را ساحر و واجب‌القتل و قرآن را سـحر می‌شـمردند، باز هم بر مشـرکان عصـر ما(آن‌ها که همه چیز را قبول دارند و به تمام آداب اسـلام متعبّد هستند و تنها از پیامبر اکرم(ص) شفاعت می‌خواهند) برتری دارند!!

و تصریح می‌کند:

شرک آن‌ها، سبک‌تر از شرک این‌هاست! زیرا آن‌ها در حال

رفـاه «بت» می‌پرستیدنـد، ولی در حـال سـختی(مثلًا هنگـامی که گرفتـار امواج خروشان و خطرناک دریا می شدنـد)، خداونـد را با اخلاص می‌خواندنـد! (۱) نقـد: شـفاعت، چهـارمین واژه قرآنی است که گروه وهـابیت در تفسـیر آن، گرفتـار خطـا شده‌انـد و تمام کسانی را که از پیامبر(ص) یا اهل بیت: یا دیگر صالحان تقاضای شفاعت کنند، کافر و «مشرک»! خوانده‌اند.

به راستی این کمال بی‌انصافی است که انسان بگوید: افراد متدیّنی که تمام مبانی اسلام را

۱- کشف الشبهات، محمد بن عبدالوهاب، دارالصمبعی، ص ۷۷.

قبول دارنـد و همه آداب و احکام اسـلام را انجام می‌دهنـد، از گناهان دوری می کننـد، زکات و حقوق مالی خود را می‌پردازنـد، از راه‌های دور به زیارت خانه خدا می‌آیند و حافظ قرآن و عالم به معارف اسلام هستند، از بت‌پرستان شراب‌خوار آدمکش و جاهل و خون‌خوار و آلوده به انواع گناهان زمان جاهلیت- که به هیچ عقیده‌ای پایبند نبودند،

بدترند! و چون از پیامبر اکرم(ص) یا صالحان شفاعت خواسته‌اند، مشرك و جان و مالشان مباح است!!

آیا کسی این گونه سخنان دور از منطق را در دنیای امروز می‌پذیرد؟!

بنابراین باید قبول کرد که عمر این گونه افکار به پایان رسیده و به زودی به بایگانی تاریخ سپرده خواهد شد.

بررسی اصل مسأله شفاعت

حال باید بررسی کنیم تا بفهمیم چه مشکلی از نظر توحیدی در این مسأله نهفته شده که وهابیان، این همه کافر و مشرك و مهدورالدّم درست کرده‌اند؟!

آیا شیخ‌الاسلام کشف تازه‌ای در این مسأله کرده که بر همه علمای اسلام در طول تاریخ جز او و ابن‌تیمیّه مخفی مانده

ص: ۱۸۹

است؟!

حقیقت این است که اصل مسأله شفاعت، ضمن آیات فراوانی از قرآن مجید به اثبات رسیده و به اجماع علمای اسلام از مسلّمات است، حتّی وهّابی‌ها نیز منکر اصل شفاعت نیستند و با صراحت به آن معترف‌اند.

نکته دیگر این که، عدم امکان شفاعت شفیعان بدون اذن خدا نیز از امور مسلّم است، زیرا در بیش از پنج

آیه از قرآن، به این موضوع تصریح شده است، از جمله در آیةالکرسی می‌خوانیم:

(مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِه). (۱)

چه کسی نزد خداوند- جز به اذن او- شفاعت می‌کند؟!».

توحید افعالی می‌گوید: همه چیز در عالم باید به اذن خدا صورت گیرد و کسی همتا و شریک او نیست، اگر شفاعتی هم صورت می‌گیرد، به اذن و فرمان او است و از آنجا که او حکیم است، اذن و اجازه‌اش نیز بر اساس حکمتی انجام می‌گیرد و درباره کسانی اجازه شفاعت می‌دهد که لیاقت شفاعت را داشته باشند و در طریق عصیان، تمام پل‌های پشت سر خود را ویران نکرده باشند.

تا اینجا، همه مسائل مورد توافق است، پس اختلاف کجاست؟

۱- بقره: ۲۵۵

اختلاف در این است که علمای اسلام(غیر وهابی) می‌گویند: تقاضای از پیامبر(ص) نسبت به چیزی که خدا به او داده(مقام شفاعت) کار شایسته‌ای است و نه تنها مخالف توحید نیست بلکه مؤیّد آن است ولی وهّابیها می‌گویند: اگر از او تقاضای شفاعت کنی، کافر و مشرک و مباح الدّم و المال می‌شوی!!!

آیا شفاعت باطل است؟ نه،

زیرا به اتفـاق همه عالمـان اسـلام جـایز است. آیـا پیـامبر اسـلام(ص) مقـام شـفاعت نـدارد؟ همه می گوینـد: البته دارد. پس مشـکل کجـاست؟ وهابی‌هـا می گوینـد: مقـام شـفاعت دارد ولی از او نخواه که کـافر می‌شوی! زیرا قرآن می گویـد، مشـرکان عرب هم می گفتند: «ما بت‌ها را بدین جهت می‌پرستیم تا شفیعان ما نزد خداوند باشند و کار شما، مانند کار مشرکان عرب است.

می گوییم: آن‌ها بت می‌پرستیدند ولی ما هرگز پیامبر(ص) و خاندان او را نمی‌پرستیم و در خواست شفاعت، هیچ ربطی به عبادت و پرستش ندارد.

می گویند: همین است که ما می گوییم!

می گوییم: خداوند متعال در قرآن کریم، به گناهکاران دستور داده نزد پیامبر(ص)

بروند و از او درخواست استغفار(و شفاعت) در پیشگاه خدا نمایند تا خداوند آن‌ها را ببخشد:

(وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحيماً) (۱)؛

اگر مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند(فرمان‌های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان

۱- نسا: ۶۴

می‌یافتند».

از این واضح‌تر، در داستان حضرت یعقوب(ع) آمده است: فرزندان یعقوب(ع) پس از اعتراف به اشتباه و گناه خود نسبت به یوسف(ع)، از پدر خواستند در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار(و شفاعت) کند و به وی گفتند:

(یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا کُنَّا خاطِئِین* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیم)؛ (۱)

پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطا کار بودیم. گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌خواهم که او آمرزنده و مهربان است».

نه تنها یعقوب این تقاضا را- که تقاضای شفاعت نزد خدا بود- انکار نکرد، بلکه از آن استقبال نمود.

آیا پیامبر خدا فرزندان خود را به «شرک» و کفر دعوت می‌کند؟

نکته جالب توجه این است

۱- یوسف(ع): و ۹۸

که وهّابیان متعصّب، به سبب ناتوانی در پاسخ دادن، می گوینـد: این دو آیه، مربوط به زمان حیات این دو پیامبر است، ولی پس از مرگ که آن‌ها به صورت موجودی بی روح درمی‌آیند، کاری از آنها ساخته نیست!

بنابراین تقاضای شفاعت از پیامبر اسلام(ص) پس از مرگ آن حضرت، بی فایده است!

نتیجه سخن آنان، قائل شدن

به «بیهودگی» است، نه شرک و کفر؛ یعنی آنان می‌گویند: اگر در حال حیات از آن‌ها شفاعت بخواهند، نه شرک است و نه کفر، ولی اگر پس از وفات باشد، کاری بیهوده است و این، در حقیقت به معنای پس گرفتن تمام ادّعاهای پیشین است.

ما در جواب می‌گوییم: نه کفر است و نه بیهوده، زیرا هیچ مسلمانی به خود اجازه نمی‌دهد بگوید: مقام پیامبر اسلام(ص)، از یک شهید عادی میدان بدر و احد کمتر است، آنان(أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ) (۱) هستند ولی پیامبر(ص)(نعوذ بالله) «کالحجر»! کدام جفاکار چنین سخنی می‌گوید؟!

باید از آنان پرسید: پس چرا در نمازها بر آن حضرت سلام می فرستید و می‌گویید: «السلام علیک ایها النبی و رحمه الله»، آیا

۱- آل عمران: ۱۶۹

به کسی که چیزی درک نمی‌کند(نعوذ بالله) سلام و درود می‌فرستید؟
آیا به آیه شریفه(إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَت هُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً) (۱)
؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گویید و به طور کامل تسلیم(فرمان او) باشید؛ پس از رحلت پیامبر(ص) عقیده دارید یا نه؟
خداوند و مؤمنان، بر چه

۱- احزاب: ۵۶

ص: ۱۹۸

کسی درود و رحمت می‌فرستند؟ به کسی که(نعوذ بالله) هیچ چیزی درک نمی‌کند؟!

چرا بالای سر آن حضرت، این آیه را در تابلوی بزرگی نوشته و نصب کرده‌اید که:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوقَ صَوْتِ النَّبِی وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُون) (۱)

؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید(و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد، در حالی که نمی دانید».

چرا اجازه نمی‌دهید کسی صدای خود را کنار قبر مطهّر پیامبر(ص) بلند کند؟ اگر درباره پیامبر اکرم(ص) معتقدید که پس از وفات چیزی نمی‌فهمد(العیاذ بالله) این سخنان، چه معنایی دارد؟! (۲)

۱- حجرات: ۲

۲- وهابیت بر سر دوراهی

ص: ۱۹۹

تبرّک

وهابیان، تبرّک به صالحان و اماکن و مشاهد مقدّس و آثار وابسته به آنان را به شدّت انکار نموده و آن را از مصادیق شرک میدانند و با کسانی که قصد تبرّک جستن از آثار پیامبران و صالحان را داشته باشند، مقابله می‌کنند. از همین رو تبرّک، یکی از مسائل اختلاف برانگیز بین

وهابیان و مسلمانان گردیده است.

صالح بن فوزان، یکی از مفتیان وهابیان می گوید:

«سجده بر تربت، اگر به قصد تبرّك به این تربت و تقرّب به ولیّ باشد، شرك اکبر است و اگر مقصود از آن، تقرّب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجدالحرام و مسجد نبوی و مسجدالاقصی، بدعت است ...» (۱).

همچنین ابن عثمین می گوید:

«تبرّك جستن به پارچه کعبه و مسح آن، از بدعت‌هاست؛ زیرا در این باره از پیامبر(ص)، چیزی نرسیده است». (۲) شورای دائمی مفتیان وهابیان می گویند:

«... توجه یافتن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب ها و تبرّك به آن‌ها بدعت و نوعی شرك و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است». (۳) همچنین بن باز می گوید:

«قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرّك، اصل و دلیلی بر آن نبوده و غیر مشروع است». (۴)

۱- المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶

۲- مجموع الفتاوی لابن عثمین، رقم ۳۶۶

۳- اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، ح ۳۰۱۹

۴- فتاوی اسلامیه، ج ۴، ص ۲۹

ص: ۲۰۱

نیز ابن‌فوزان می‌گوید:

«تبرّك، به معنای طلب برکت و ثبات خیر و طلب خیر و زیادتی آن است. این طلب بایـد از کسـی باشـد که مالك آن بوده و بر آن قـدرت دارد که همان خداونـد سـبحان است. او برکت را نازل کرده و آن را اثبات می‌کند. هیچ مخلوقی بر بخشـش برکت و ابقا و تثبیت آن قدرت ندارد لذا تبرّك به اماكن و آثار و اشخاص- چه زنده یا مرده- جایز نیست؛ زیرا شرك است ..». (۱)

۱- البدعه، ص ۲۸ و ۲۹

نقد

«تبرّك»، به معنای درخواست بركت است و «بركت»، به معنای ثبوت خير خدايی در چيزی است. (۱) از آيات و روايات روشن می‌شود، هر چيزی كه نوعی تعلّق و انتساب به اوليای الهی داشته باشد، بركت، ارزش و شرافت پيدا می‌كند و تبرّك جستن به آن، منافاتی با توحيد ندارد؛ به عنوان نمونه، به دو مورد كه در قرآن آمده، اشاره می‌كنيم:

۱. پيراهن يوسف(ع)

قرآن كريم از قول حضرت يوسف(ع) می‌فرمايد:

(اذْهَبُواْ بِقَمِيصِى هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىَ وَجْهِ أَبِى يَأْتِ بَصِيرًا) (۲)؛ اين پيراهن من را ببريد، و بر صورت پدرم بيندازيد تا بينا شود. سپس می‌فرمايد:

۱- ر. ك: مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۴۱، دارالكاتب العربی.

۲- يوسف: ۹۳

«هنگامی که بشارت دهنده آمد و آن را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد» (۱).

پیراهن، مقدار پارچه‌ای بیش نبود، ولی بر اثر مجاورت و انتساب به حضرت یوسف(ع)، دارای چنین برکت و خاصیتی شد که چشمان یعقوب(ع) را بینا نمود.

این رفتار حضرت یوسف و یعقوب ۸ که پیامبر خدا و

۱- همان: ۹۶

منادی توحید حقیقی بودند، به ما می‌فهماند تبرّک جستن به چیزهایی که به اولیای الهی تعلّق دارد، هیچ منافاتی با توحید ندارد.

۲. تبرّک جستن بنی اسرایل به صندوق

در میان بنی اسراییل، صندوقی وجود داشت که آثار پیامبران الهی، مانند: عمامه و عصای موسی، الواح و ... در آن بود. هنگامی که این صندوق، با وجود آن‌که چوب یا فلزی بیش نبود، در میان بنی اسراییل وجود داشت، به برکت آن دشمن فرار می‌کرد و وجود آن در میدان جنگ، مایه سکون و آرامش آنان بود. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

(فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسی وَ ءَالُ هَرُونَ تحْمِلُهُ الْمَلَئكَةُ) (۱)

؛ در آن(صندوق)، آرامشی از پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون

۱- بقره: ۲۴۸

قرار دارد، در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. (۱) در روایات شیعه و اهل سنت نیز آمده است که اصحاب پیامبر(ص)، در زمان حیات و پس از وفات آن حضرت، به آثار ایشان، مانند: آب وضو، مو، ظرف آب، منبر و قبر وی تبرّک می‌جستند (۲)،

۱- ر. ك: بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱۳، ص ۴۵۲ و ج ۴۰، ص ۲۸۳، مؤسسه الوفاء، بیروت.

۲- ر. ك: معالم المدرستین، علامه سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۴۲- ۴۹، نشر المجمع العلمی الاسلامی؛ التبرّك، علی الاحمدی، دارالاسلامیه، بیروت، التبرّك بالصالحین و الاخیار و المشاهد المقدسه، صباح علی البیاتی، المجمع العالمی لاهل البیت، قم؛ تبرّك و توسل، جواد محدثی، مرکز پژوهش‌های فارسی الغدیر.

چنان که در روایتی آمده است:

«هنگامی که پیامبر اکرم(ص) وضو می‌گرفت، اصحاب نمی‌گذاشتند قطره‌ای از آن به زمین بریزد و در تبرّک جستن به آب وضوی آن حضرت، با یکدیگر رقابت می‌کردند.» (۱)

نکته: تبرّک به هر چیزی، کاری مناسب با همان چیز خواهد بود، به عنوان مثال، تبرّک به خوردن و نوشیدنی، به خوردن و نوشیدن است، چنان که در روایات آمده است: نوشیدن آب زمزم، سبب شفا است. (۲) نیز تبرّک به خانه خدا، با زیارت، طواف، دست کشیدن به حجرالأسود و دعا کردن در آن

۱- ر. ك: بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۲۰، ص ۳۳۲، مؤسسهٔ الوفاء، بیروت، الدّرالمنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۷۷، دارالمعرفه.

۲- کنزالعمال، المتقی الهندی، ج ۱۲، ص ۲۲۵، مؤسسهٔ الرساله، بیروت.

جـا انجـام می‌گیرد، تبرّک به مساجـد و مقام‌های مقـدس، به نماز خوانـدن در آن جا است، چنان که خداونـد دسـتور داده، در مقام ابراهیم(ع) نماز خوانده شود:

(وَ اتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَ هِیمَ مُصَلًّی) (۱)

بنابراین تبرّک، با همان ملاکی که در نوشیدن از چشمه زمزم، دست کشیدن به

۱- بقره: ۱۲۵.

حجرالأسود، نماز خواندن در مقام ابراهیم و ... به شرک منتهی نمی‌شود؛ در تبرّک به ضریح‌های مقدّس نیز موجب شرک نمی‌شود. (۱)

۱- عقاید تطبیقی، حسین رجبی، ص ۸۲- ۸۳، انتشارات دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت بلوچستان،

منابع

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، بغیهٔ المرتاد؛ مکتبهٔ العلوم والحکم، ۱۴۰۸ ق، بی‌تا.
۲. ابن الوردی؛ تتمهٔ المختصر فی اخبار البشر؛
۳. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، الجواب‌الصحیح، ریاض، دارالعاصمه، اوّل، ۱۴۱۲ ق.

ص: ۲۱۰

۴. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، مجموع الفتاوی، مکتبة ابن تیمیه، دوم.

۵. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، منهاج السنة، مصر، بولاق، اوّل، ۱۳۲۱(ره) ق.

۶. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، الردّ علی البکری، مدینه، مکتبة الغرباء؛ اوّل؛ ۱۴۱۷(ره) ق(تحقیق محمدعلی عجّال).

(ع). ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، الردّ علی المنطقیین، بیروت، دارالمعرفة، بیتا.

۸. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، العقید الواسطیه، ریاض، الریاسة العامه لادارات البحوث و الافتاء، دوم، ۱۴۱۲ ق.

۹. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، دقائق

ص: ۲۱۱

التفسیر الجامع، مؤسسه علوم القرآن، دمشق، دوم، ۱۴۰۴ ق.

۱۰. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، درء تعارض العقل و النقل، ریاض، دارالکنوز الادبیه، ۱۳۹۱ ق.

۱۱. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، بیان تلبیس الجهمیه فی تاسیس بدعهمالکلامیه، مکةالمکرمة، مطبعة الحکومه، اوّل، ۳۹۲(ره) ق.

۱۲. ابن جوزی، أبوالفرج

ص: ۲۱۲

عبد الرحمن الحنبلی، دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه، دار الإمام النووی، الأردن، ۱۴۱۳ ه-- ۱۹۹۲ م، دوم، تحقیق: حسن السقاف

۱۳. ابن قیّم، محمد بن ابی بکر، حادی الارواح الی بلاد الاقراح، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

۱۴. ابن قیّم جوزی، محمد بن ابی بکر(ابو عبدالله)، زادالمعاد فی هدی خیر العباد، بیروت، مؤسسهٔ الرساله، چهاردهم، ۴۰۷(ره) ق.

۱۵. ابن قیّم جوزی، محمد بن ابی بکر، اجتماع الجیوش الاسلامی، بیروت، دارالکتب العلمیه، اوّل، ۴۰۴(ره) ق.

۱۶. ابن قیّم جوزی، محمد بن ابی بکر، توضیح المقاصد و تصحیح العقاید، بیروت، المکتبالاسلامی، سوم، ۱۴۰۶ ق.

۱۷. ابن قیّم جوزی، محمد بن ابی بکر، توضیح المقاصد و

تصحیح القواعد، بی تا.

۱۸. ابن قیّم، محمد بن ابی بکر(ابو عبدالله)، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، بی تا، بی جا.

۱۹. ابوالفدا، إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی، البدایة والنهایة، مکتبة المعارف، بیروت.

۲۰. ابوزهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، دارالفکر.

۲۱. احمد بن ابراهیم بن

ص: ۲۱۴
عیسی، توضیح المقاصد وتصحیح القواعد فی شرح قصیدهٔ الإمام ابن القیّم، المکتب الإسلامی، بیروت، ۱۴۰۶، دوم، تحقیق: زهیر الشاویش.

۲۲. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حرّانی، العقیدهٔ الواسطیهٔ، الرئاسهٔ العامهٔ، الریاض، ۱۴۱۲، دوم، تحقیق: محمد بن عبد العزیز بم مانع.

۲۳. امام علی(ع)، نهج البلاغه.

۲۴. حصنی الدمشقی، ابوبکر بن محمد، دفع الشبهه عن الرسول والرساله.

۲۵. حصنی الدمشقی، تقیالدّین أبیبکر، دفع شبه من شبه وتمرّد، مصر، المکتبهٔ الأزهریهٔ للتراث.

۲۶. حلی، ابن مطهّر، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.

۲۷. زرعی، محمد بن أبی بکر

ص: ۲۱۵
أيّوب أبوعبد الله، روضة المحبين ونزهة المشتاقين، دارالكتب العلمية، بيروت، ۹۹۲(ره) ۱۴۱۲.
۲۸. زرعی، محمد بن أبی‌بکر أيّوب أبوعبد الله، طريق الهجرتين وباب السعادتين، دار ابن القيّم، ۴۱۴(ره)- ۱۹۹۴، دوم.
۲۹. زرعی، محمد بن أبی بکر أيّوب أبو عبدالله، حادی الأرواح إلى بلاد الأفراح، دارالکتب العلمية، بيروت.

ص: ۲۱۶

۳۰. زرعی، محمد بن أبی بکر أیّوب أبو عبد الله، روضهٔ المحبین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.

۳۱. سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، مؤسسه نشر اسلامی، سوم، ۱۴۱۴ ق.

۳۲. سبکی، ابوالحسن، الدرهٔ المضیه، بی تا، بی جا.

۳۳. سخاوی، الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ، دارالکتب العلمیه.

۳۴. سعید ایّوب، معالم الفتن، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، اوّل، ۱۳۱۶.

۳۵. سعیدی مهر، محمد، قم، طه،؟؟؟

۳۶. سلیمان بنعبدالله، شرح کتاب التوحید، ریاض، مکتبهٔ الریاضالحدیثه، بی‌تا.

۳۷. سنایی غزنوی، کلیات شعر.

۳۸. شرف‌الدّین، ابی‌هریره، قم، مؤسسه انصاریان، بیتا.

ص: ۲۱۷
۳۹. شوکانی؛ محمد بن علی، البدر الطّالع بمحاسن من بعد القرن السابع، بیروت؛ دارالمعرفة.
۴۰. صدوق، ابی‌جعفر محمد بن الحسین، توحید، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۱. عسقلانی، حافظ شهاب‌الدّین ابی‌الفضل احمد بن علی بن محمد، الدرر الکامنة فی أعیان المائة الثامنة، حیدرآباد؛ مجلس دائرة المعارف

العثمانیۀ، ۱۳۹۲ ه‍-/ ۱۹۷۲ م، دوم، تحقیق: محمد عبدالمعید.

۴۲. عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، ریاض، مطابع الریاض، اوّل، تحقیق: عبد العزیز بن زید الرومی.

۴۳. فتح آبادی، نقش استعمار در پیدایش وهابیت، اوّل، ۱۳۷۵.

۴۴. فقیهی، علی‌اصغر، وهابیان، اسماعلیان، دوم، ۱۳۶۴ ش.

۴۵. کثیری، سیّد محمد، السلفیه بین اهل السنه و الامامیه، بیروت، غدیر، اوّل، ۱۴۱۸ ق.

۴۶. کوثری، محمد زاهد، تکملۀ السیف الصیقل، بی‌تا، بی‌جا.

۴۷. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، بیروت، الوفاء.

۴۸. مغنیه، محمدجواد، هذه هی الوهابیۀ، دارالحقیقه، دوم، ۱۴۱۴ ق.

ص: ۲۱۹
۴۹. مکّی، ابن حجر، الفتاوی الحدیثهٔ، بی‌تا، بی‌جا.
۵۰. میلانی، سیّد علی، ابن تیمیّه و الامام علی(ع).
۵۱. یافعی، أبومحمد عبد الله بن أسعد بن علی بن سلیمان، مرآهٔ الجنان وعبرهٔالیقظان، القاهرهٔ؛ دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۱۳ ه‍-- ۱۹۹۳ م.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹